نگاهی به رجزهای اصحاب عاشورا و اهداف آنها ـ سید مرتضی موسوی گرمارودی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال چهاردهم، شماره ۵۶ «ویژه کتابشناخت متون امامیه»، پاییز۱۳۹۶، ص۱۴۶-۱۸۸

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

نگاهی به رجزهای اصحاب عاشورا و اهداف آنها

سید مرتضی موسوی گرمارودی*

چکیده: رجز نوعی شعر است که سلحشوران و پهلوانان در آغاز نبرد می‌خواندند و اغراض متعدّدی از بیان آن داشتند. در روز عاشورا نیز یاران حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام و خود آن بزرگوار با رجزهایی به نبرد پرداخته‌اند که در کتب مقاتل نقل شده است. مقاله حاضر نگاهی گذرا به این اشعار و محتوای آن‌ها دارد.

کلیدواژه‌ها: رجز، عاشورا، اصحاب عاشورا، امام حسین علیه‌السلام.

*. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی مشهد، مشهد، ایران.
dr.m.garmaroodi@gmail.com

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

پیشگفتار

پنجاه سال پس از پیامبر بزرگوار اسلام، کسانی که خود را مسلمان معرفی می‌کردند، آگاهانه امام معصوم علیه‌السلام، سید جوانان بهشت و پنجمین نفر از اهل بیت عصمت و طهارت را به جرم خروج بر خلیفه وقت، همراه با همه خاندان و اصحابش به طرزی فجیع قتل عام نمودند. سؤال این است که در این نبرد نابرابر چه کسانی و با چه عقیده‌ای خون بهترین اهل زمین را ریختند؟ آیا آنچنان که پاره‌ای از منابع گفته‌اند آنان شیعه امام حسین علیه‌السلام بوده‌اند؟ و اگر شیعه نبودند عقیده ایشان چه بوده است؟ آیا در شعرهایی که در روز عاشورا رد و بدل شده اشاره‌ای به عقاید ایشان شده است؟ چرا کسانی که سر حضرت سیدالشهداء را از تن جدا کردند خود را مسلمان می‌دانستند؟ این چه اسلامی است که پاره تن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را پاره پاره می‌کنند و تکبیر می‌گویند و زنان و دختران خاندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به اسارت می‌برند و ...

یا نفس لا تخشی من الکفّار وَأبْشِری برحمة الجبّار
مع النبیّ السیّد المختار قَد قَطعوا بِبَغْیِهم یَساری
فَاَصْلِهِم یا ربّ حَرَّ النّار[1]

«ای نفس از کفّار نترس و در کنار پیامبر، سرور و برگزیدهٔ خدا، تو را به رحمت خدای جبّار مژده باد. آنان با ستمکاری، دست چپ مرا قطع کردند، پروردگارا، آنان را به آتش [دوزخ] وارد کن.»

این فریاد کیست؟ این بانگ رسای قمر منیر بنی‌هاشم است که در گوش تاریخ پژواکی هماره دارد. این کلام بزرگ‌مردی است که تلو معصوم است و امام چهارم علیه‌السلام دربارهٔ او می‌فرماید: همانا عمویم عبّاس علیه‌السلام درجه‌ای در روز قیامت

۱. مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۰.

دارد که همه شهدا به آن غبطه می‌خورند.[1]

و امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: خداوند رحمت کند عمویم عبّاس را، به راستی او دارای ایمانی سخت و بصیرتی ژرف در دین بود.[2]

چنین بزرگ‌مردی سپاه کوفه را کفّار معرّفی می‌کند. این رجز و سایر رجزهای اصحاب عاشورا به خوبی نشان می‌دهد که قاتلان امام حسین علیه‌السلام تنها نام اسلام را یدک می‌کشیدند و عرصهٔ نبرد عاشورا آوردگاه دو دین است؛ یکی باطل و دیگری حق. اگرچه پیروان یزید از حربهٔ دین علیه دین استفاده می‌کردند و می‌خواستند خود را صاحب دین واقعی نشان دهند ولی بصیرت اصحاب عاشورا نقاب نفاق را از چهرهٔ یزیدیان کنار زده و حقیقت را بی‌پرده به تاریخ و وجدان بیدار مردم همهٔ قرون و اعصار نمایانده است.

پژوهش حاضر بر آن‌ست که با تکیه بر رجزهای اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و بنی‌هاشم و شخص آن حضرت، ماهیت و اعتقاد قاتلان آن بزرگوار را افشا کند و نشان دهد که آنها نه تنها شیعه حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بلکه سنی‌های محبّ اهل بیت هم نبوده‌اند. بلکه ناصبیانی بوده‌اند که مورد لعن خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت علیهم‌السلام و همه مؤمنین‌اند.

دین باطل از کجا نشأت گرفت؟ و موضع اهل‌بیت علیهم‌السلام در برابر آن، چه بود؟

---

۱. وروی عن علیّ بن الحسین علیه‌السلام: «رحم اللّه العبّاس فلقد آثر وأبلی، وفدی أخاه بنفسه حتّی قطعت یداه، فأبدله اللّه عزّ وجلّ منهما جناحین یطیر بهما مع الملائکة فی الجنّة کما جعل لجعفر بن أبی‌طالب، وأنّ للعبّاس عند اللّه تبارک و تعالی منزلة یغبطونها جمیع الشهداء یوم القیامة.»

مقتل أبو مخنف: ص ۱۷۶، الأمالی: ص ۵۴۷ ح ۱۰، الخصال (الصدوق): ص ۶۸ ح ۱۰۱، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۹۸ ح ۴ (عن الأمالی والخصال).

۲. وروی عن أبی عبداللّه الصادق علیه‌السلام أنّه قال: «کان عمّنا العبّاس بن علیّ نافذ البصیرة، صلب الایمان، جاهد مع أبی عبداللّه علیه‌السلام وأبلی بلاءاً حسناً ومضی شهیداً.»

مقتل أبو مخنف: ص ۱۷۶، سر السلسلة العلویة (أبی نصر البخاری): ص ۸۹.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

با غروب خورشید رسالت، ماجرای سقیفه شکل گرفت و افرادی بر منبر پیامبرﷺ برآمدند که از خلافت آن حضرت فقط به بُعد حکومت سیاسی می‌اندیشیدند. آنان کلام رسول خداﷺ در غدیرخم که امّت را به تمسّک به قرآن و اهل‌بیت فرمان داده بود آگاهانه زیرپا نهادند.[1] کسانی که نه وارثان علم پیامبر بودند و نه از جانب او برای خلافت تعیین شده بودند. کوشش‌های اهل‌بیت رسول خداﷺ یعنی امام عارفان، امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و دختر گران‌قدر پیامبرﷺ، بانوی بانوان بهشت، حضرت صدّیقه طاهره، فاطمهٔ زهرا (سلام اللّه علیهما) برای احقاق حق مولی الموحدین و جلوگیری از انحراف به جایی نرسید و حمله به بیت شریف امام معصوم که سبب شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیهما شد[2] ابعاد دیگری از اهداف و انحراف حکومت را آشکار کرد.

پیامبرﷺ در ۲۳ سال دوران رسالت خود با سه گروه دشمن مواجه شد و با ایشان به نبرد پرداخت که به ترتیب عبارت‌اند از: کفّار و مشرکین، یهود و منافقین؛ امّا تنها بر دو گروه نخست پیروز شد و نتوانست منافقان را ریشه‌کن کند. سؤال اینجاست که منافقان پس از رحلت پیامبرﷺ چه شدند؟

در مدّت بیست و پنج سال حکومت خلفا، هیچ کار کلیدی و مهمّی به بنی‌هاشم و به ویژه به امیر مؤمنان واگذار نمی‌شود. بهانهٔ خلفا این است که قریش دوست ندارد هم نبوّت و هم خلافت در یک خانواده (اهل‌بیت) باشد.[3]

---

۱. در بارهٔ متن حدیث غدیر و اسناد آن از طرق فریقین علاوه بر کتاب ارزش‌مند و مفصّل «الغدیر» می‌توانید به کتاب کم حجم و پر فایدهٔ (خطابهٔ غدیر در آینهٔ اسناد) از محمّد باقر انصاری رجوع فرمایید.

۲. در کتاب (الهجوم علی بیت فاطمه / عبدالزهراء مهدی) تمام راویان این واقعه را در چهارده قرن معرّفی نموده است.

۳. شرح نهج البلاغة (ابن أبی الحدید): ج ۱ ص ۱۸۹: أَنَّهُ قَالَ عُمَرُ لِابْنِ عَبَّاسٍ:... إِنَّ قَوْمَكُمْ كَرِهُوا أَنْ تَجْتَمِعَ لَكُمُ النُّبُوَّةُ وَالْخِلَافَةُ فَتَذْهَبُون فِی السَّمَاءِ بَذَخاً وَ شَمَخا. بحار الأنوار: ج ۳۱ ص ۷۵ (عنه).

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

در این سال‌های طولانی، نسلی به دنیا می‌آید که نه پیامبر را دیده و نه جانشین برحق او را، و طبیعی است که هیچ شناختی نسبت به امام زمان معصوم خود و جایگاه وی در اسلام ندارد. بدعت‌ها و انحراف‌ها یکی پس از دیگری توسّط خلفا پدید می‌آیند و نسل نوخاسته بی‌آن‌که بداند، آن بدعت‌ها را جزء دین می‌انگارد و گردن می‌نهد و عمل می‌کند تا جایی‌که تبدیل به عادت می‌شوند. بُعد معرفتی دین به فراموشی سپرده می‌شود و دین خلاصه می‌شود در اجرای پوسته‌ای از اعمال عبادی که آن هم کم و بیش توسّط حاکمان دست‌کاری شده بود، مانند: وضو و نماز جماعت و... و به ویژه جهاد، بی‌آن‌که از اهداف معنوی و مشروعیّت آن پرسیده شود.

جلوگیری از بیان و تدوین احادیث نبوی به بهانه‌های واهی[1]، امّت را از علوم

المسترشد (الطبری): ص ۶۱۶ ح ۲۸۲: وروی عثمان بن أبی شیبة قال: حدثنا حریز عن الأعمش عن طارق بن شهاب قال: لما قدم عمر الشام لقیته أسقفتها ورؤسها، وقد تقدمه العباس بن عبد المطلب علی فرس، وکان العباس جمیلا بهیا، فجعلوا یقولون: هذا أمیرالمؤمنین، ویقولون له السلام علیك یا أمیرالمؤمنین فیقول: لست بأمیرالمؤمنین وأمیرالمؤمنین ورائی، وأنا واللّه أولی بالامر منه، فسمعه عمر قال: ما هذا یا أباالفضل؟ قا: هو الذی سمعت، فقال: لکنی أنا وإیاك قد خالفنا بالمدینة من هو أولی بها منی ومنك، قال العباس: ومن هو؟ فقال: علی بن أبی‌طالب قل: فما الذی منعك وصاحبك أن تقدماه؟ فقال: خشیة أن یتوارثها عقبکم إلی یوم القیامة، وکرهنا أن تجتمع لکم النبوّة والخلافة!!. قال له العبّاس: إن من حسدنا فإنّما یحسد رسول اللّه. تاریخ الطبری: ج ۳ ص ۲۸۹.

کتاب سلیم بن قیس: ص ۱۵۳: فلما تخوف أبو بکر أن ینصره الناس وأن یمنعوه بادرهم فقال له: کل ما قلت حق قد سمعناه بآذاننا وعرفناه ووعته قلوبنا، ولکن قد سمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم یقول بعد هذا: (إنا أهل بیت اصطفانا اللّه وأکرمنا واختار لنا الآخرة علی الدنیا، وإن اللّه لم یکن لیجمع لنا أهل البیت النبوة والخلافة). فقال علی علیه السلام: هل أحد من أصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم شهد هذا معك؟ فقال عمر: صدق خلیفة رسول اللّه، قد سمعته منه کما قال. وقال أبو عبیدة وسالم مولی أبی حذیفة ومعاذ بن جبل: صدق، قد سمعنا ذلك من رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم.

۱. تذکرة الحفاظ (الذهبی): ج ۱ ص ۲: ومن مراسیل ابن أبی ملیکة ان الصدیق جمع الناس بعد وفاة نبیهم فقال إنکم تحدثون عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم أحادیث تختلفون فیها والناس بعدکم أشد اختلافا فلا تحدثوا عن رسول اللّه شیئا فمن سألکم فقولوا بیننا وبینکم کتاب اللّه فاستحلوا حلاله وحرموا حرامه.

الطبقات الکبری (ابن سعد): ج ۵ ص ۱۸۸: قال القاسم بن محمّد بن أبی‌بکر: إنّ الأحادیث کثرت علی عهد عمر بن الخطاب فأنشد الناس أن یأتوه بها فلما أتوه بها أمر بتحریقها.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

نبوی محروم کرد و راه دسترسی به شناخت اهل‌بیت و فضایل ایشان را بست.

پس از رسول خداﷺ بسیاری از اعراب مرتد شدند.[1] این موضوع به خوبی نشان می‌دهد که افراد جزیرةالعرب، هنوز آن‌طور که باید و شاید، اسلام را نمی‌شناختند و ایمان وارد قلب‌هایشان نشده بود.

آیا شایسته نبود آنان که خود را جانشین پیامبرﷺ معرّفی کرده بودند و قبایل مرتد را به ضرب شمشیر به اطاعت دوباره از حکومت برگرداندند، قبل از هر کار به تعلیم و تربیت ایشان می‌پرداختند؟ امّا افسوس که اغراض سیاسی و عدم علم و آگاهی موجب شد که همین اعراب را به فتح کشورها فرستادند. بعضی از این فاتحان فجایعی آفریدند که تاریخ از بیان آن شرمگین است.

آیا اجازه داشتند که به کشورهای دیگر حمله کنند؟ مگر ندیدند که تمامی جنگ‌های زمان رسول خداﷺ بر او تحمیل شده بود؟ آیا اسلام با شمشیر مردم را مسلمان کرد یا با محبّت؟ آیا ندیدند بلال‌ها و عمّارها در دوران مکّه زیر شکنجه تا پای مرگ استقامت می‌کردند؟ آیا پیامبرﷺ آن‌ها را به زور سرنیزه مسلمان کرده بود، یا با نشان دادن ارزش‌ها و مهر و محبّت؟ آیا خداوند جلّت عظمته نفرمود: «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»[2] «اگر خشن و سخت‌دل بودی از دور وبرت پراکنده می‌شدند»؟ آیا امیر مؤمنان جهاد در راه خدا را دوست نداشت که در فتوحات دوران خلفا شرکت نکرد؟ پس چرا در آخر عمر شریفش در جمل و صفین و نهروان شمشیر می‌زد؟ آیا او همان نیست که

الطبقات الکبری (ابن سعد): ج ۲ ص ۳۳۶: قال محمود بن لبید: سمعت عثمان بن عفان علی منبر یقول: لا یحل لاحد یروی حدیثا لم یسمع به فی عهد أبی‌بکر ولا عهد عمر.

۱. هنگامی که ابوبکر به مسند خلافت تکیه زد بسیاری از اعراب مرتد شدند و جنگهای ردّه اتفاق افتاد که شرح آنها در اکثرکتب تاریخ اسلام آمده است از جمله در الفتوح (ابن اعثم کوفی): صص ۹ تا ۴۶.

۲. آل عمران: ۱۵۹.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

می‌فرمود: «واللّه هزار ضربهٔ شمشیر بر فرق من برایم گواراتر است از این که در بستر بمیرم»[1]، پس لاجرم باید پذیرفت که آن حضرت نه حکومت خلفا را مشروع می‌دانست و نه فتوحات ایشان را.

همچنین حاکمان برای برخی از صحابه حق تشریع قائل شدند و هرجا که خواستند به اجتهاد خود عمل کردند، حتّی اگر خلاف نص قرآن بود.[2]

به کار گماردن کارگزارانی از قبیل معاویه، مغیرة بن شعبه، ولید بن عقبة بن أبی معیط، سمرة بن جندب، عبداللّه بن عامر بن کریز و امثال ایشان که از تقوا و ارزش‌های اسلامی بی‌بهره بودند؛ برگی دیگر از کارنامهٔ خلفا در این دوران است. در یک کلام؛ جاهلیت عرب ـ که در دورهٔ بیست و سه سالهٔ رسالت پیامبرﷺ با زحمات طاقت‌فرسای آن بزرگوار و فداکاری‌های امام علی‌علیه‌السلام چون آتشی زیر خاکستر شده بود و می‌رفت تا به کلّی نابود شود ـ پس از پیامبرﷺ دوباره شعله‌ور شد و ریاست‌طلبی و دنیادوستی و زراندوزی و حبّ شهوات و... بعضی از اصحاب را واله کرد.

اسلام ناب که به فرمودهٔ پیامبرﷺ تمسّک بی‌چون و چرا از ثقلین (قرآن و اهل‌بیت) بود تا امّت هرگز گمراه نشود، به شعار «حسبنا کتاب اللّه»[3] فرو کاست و

۱. قال أمیر المؤمنین‌علیه‌السلام فی خطبة یوم الجمل: «والذی نفس ابن أبی‌طالب بیده لألف ضربة بالسیف أهون علیّ من میتة علی الفراش».

نهج البلاغة: ج ۲ ص ۲، الکلام ۱۲۳، الکافی: ج ۵ ص ۵۳ ح ۱ وح ۴، الجمل (المفید): ص ۱۹۰.

الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۲ ص ۴۶۸، تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۲۰۹، ربیع الأبرار (الزمخشری): ج ۴ ص ۱۳۴، الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۲ ص ۴۶۸، المناقب (الخوارزمی): ص ۱۸۵، مطالب السؤول (محمّد بن طلحة الشافعی): ص ۲۱۳.

۲. رک: اجتهاد در مقابل نص (سید عبدالحسین شرف الدین/ ترجمه علی دوانی).

۳. صحیح البخاری: ج ۷ ص ۹: عن ابن عبّاس قال: لما حضر رسول اللّهﷺ وفی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال النبیّﷺ هلم اکتب لکم کتاباً لا تضلّوا بعده، فقال عمر: إنّ النبیّﷺ قد غلب علیه الوجع وعندکم القرآن، حسبنا کتاب

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

موجب دوری امّت از اهل‌بیت گردید. مردم دچار انحراف در عقیده و عمل شدند[1] و مکتبی انحرافی شکل گرفت که گرچه نام اسلام را یدک می‌کشید، در تمامی اصول و فروع با اسلام ناب فاصله‌ها داشت.[2] در آغاز، این اختلاف چندان مشهود نبود، امّا هرچه می‌گذشت بیشتر و بیشتر رخ می‌نمود.

ایّام خلافت امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرا رسید و مردمی که خسته از تبعیض‌ها و ظلم‌ها بودند خواستار حکومت او شدند، حال آن‌که جز اندکی از صحابه و یاران باتقوای آن حضرت کسی اسلام راستین الهی و پیشوای معصوم آن را نمی‌شناخت و به فرموده خود آن حضرت "افقها مه آلود و تاریک شده و صراط مستقیم و راه و روش سلوک زمان پیامبر تغییر یافته است."[3] امام معصوم -که جان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و تبلور اسلام ناب بود- بلافاصله با کنار گذاشتن والیان فاسد، به تطهیر جامعه از بدعت‌ها همّت گماشت، امّا ناکثین و قاسطین و مارقین قد برافراشتند و سه جنگ ویرانگر را بر امیر مؤمنان تحمیل نمودند.[4] امام علیه‌السلام همان‌گونه که پیامبر فرموده بود ابتدا با نصیحت و خیرخواهی و سپس از

اللّه، فاختلف أهل البیت فاختصموا منهم من یقول قربوا یکتب لکم النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله کتاباً لن تضلّوا بعده ومنهم من یقول ما قال عمر، فلمّا أکثروا اللغو والاختلاف عند النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قوموا.

وانظر: المسترشد: ص ۶۸۱، الأمالی (المفید): ص ۳۶ ح ۳، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۷۴ ح ۲۱۲.

مسند أحمد: ج ۱ ص ۳۲۴ و۳۳۶، صحیح مسلم: ج ۵ ص ۷۶، السنن الکبری (النسائی): ج ۳ ص ۴۳۳ ح ۵۸۵۲، صحیح ابن حبان: ج ۱۴ ص ۵۶۲.

۱. نهج البلاغه خطبه ۳ (شقشقیة).

۲. بازشناسی دو مکتب (ترجمه معالم المدرستین) سید مرتضی عسکری / ترجمه محمدجواد کرمی.

۳. نهج البلاغه ، خطبه ۹۲ ؛ شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۷، ص ۹۱.

٤. معانی الأخبار: ص ۲۰۴ ح ۱: قال الصادق علیه‌السلام: قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله لأمّ سلمة: یا أمّ سلمة، اسمعی واشهدی هذا علیّ بن أبی‌طالب سیّد المسلمین، وإمام المتّقین، وقائد الغرّ المحجّلین، وقاتل الناکثین والمارقین والقاسطین. قلت: یا رسول اللّه، من الناکثون؟ قال: الذین یبایعونه بالمدینة وینکثونه بالبصرة. قلت: من القاسطون؟ قال: معاویة وأصحابه من أهل الشام. قلت من المارقون؟ قال: أصحاب النهروان.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

سر ناچاری به نبرد با فتنه‌گران پرداخت. حاصل این فتنه‌ها شکاف بین مسلمین و پدیدار شدن نواصب و تضعیف حکومت علوی و تقویّت دشمنانی از قبیل معاویه و عدم تحقّق تطهیر جامعه از بدعت‌های دوران خلفا بود.

عدم شناخت مردم از خاندان رسول خدا را به خوبی در سخنان امام حسن مجتبی علیه‌السلام - هنگامی که امیر مؤمنان او را به کوفه فرستاد تا برای جنگ با ناکثین نیرو فراهم آورد- و واکنش سرد مردم کوفه شاهدیم.[۱] آنان که به امام پیوستند، با آنان که در جبههٔ مقابل بودند در علم و عمل و عقیده چندان تفاوتی نداشتند.

نسلی که پیامبر را ندیده بود و از اسلام فقط تعالیم خلفای سه‌گانه را می‌شناخت و بدنهٔ اصلی جامعه را تشکیل می‌داد، در این جنگ‌ها رودرروی اسلام نبوی اصیل ایستاد و ابزار دست دشمنان امیر مؤمنان شد، همان امیر مؤمنانی که پیامبر فرمود: یا علی، جز مؤمن کسی تو را دوست ندارد و جز منافق کسی با تو دشمنی نمی‌ورزد.[۲]

تأسّف بار این است که کسانی که در رکاب امام بودند نیز ـ جز تعدادی بسیار اندک ـ شیعهٔ سیاسی بودند، یعنی در عقیده و عمل پیرو خلفا و دوست‌دار ایشان بودند و امیر مؤمنان را، تنها برای حاکمیت بهتر از دیگران می‌دانستند نه آن‌که او را در جمیع جهات، امام معصوم و مقتدا و واجب الاطاعه بدانند. کم نبودند افرادی از سپاه امیر مؤمنان مانند ربیع بن خثیم که در جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین دچار تردید جدی بودند و حتی درخواست کناره‌گیری از جنگ می‌کردند؛[۳] یا در اثنای جنگ از امیر مؤمنان علیه‌السلام می پرسیدند "ما نماز می‌خوانیم و

۱. شرح الاخبار (القاضی النعمان): ۱: ۳۸۲ – ۳۲٤/۳۸٦.

۲. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۳۰٦ ح ۳۸۱۹، الأمالی (الصدوق): ص ۱۹۷ ح ۲۰۸: قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: إنّ اللّه عزّ وجلّ قد عهد إلیّ أنّه لا یحبّك إلّا مؤمن، ولا یبغضك إلّا منافق.

۳. وقعة صفّین، ابن مزاحم المنقری/ ص ۱۱۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

آنها نیز نماز می‌خوانند. ما روزه می‌گیریم و آنها نیز روزه می‌گیرند و ... آیا ما برحقیم یا آنها؟" و امیر مؤمنان در پاسخ می‌فرمود: به عمار یاسر مراجعه کن؛ هنگامی که آن مرد از عمار همین سؤال را می‌پرسد عمار می‌گوید: ... مواضع ما اینک همان مواضعی است که به روزهای بدر و اُحد و حنین در زیر پرچمهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتیم و آنان در مواضع احزاب مشرک آن روزها قرار دارند. آیا آن لشکر و یکایک افرادش را می‌بینی؟ به خدا سوگند چنان می‌خواستم که تمام کسانی که همراه معاویه آهنگ پیکار با ما کرده و از دینی که ما بر آنیم جدا شده‌اند پیکری واحد بودند و من آن پیکر را به شمشیر می‌زدم و تکه تکه می‌کردم...[1]

یا امیرمؤمنان در پاسخ کسی که از تردید بعضی از مردم گزارش می‌داد که نمی‌دانند حق با خلفاست یا با امام علی علیه السلام، می‌فرمود: حق را بشناس اهل آنرا خواهی شناخت.[2]

ریشه این عدم شناخت و سرگردانی، پیروی از پیشوایان باطلی است که بیست و پنج سال به جای امام معصوم بر اریکه قدرت تکیه زدند و مردم را گمراه کردند. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مرز بین حق و باطل آشکار بود و همه مردم، از پیامبر معصوم -که کردار و گفتار او فصل الخطاب بود- تبعیت می‌کردند. اما اینک سالها بود که حق و باطل به هم آمیخته بود و گروه‌ها و احزاب گوناگونی پدید آمده بودند. زمانی طولانی همراه با آرامش، لازم بود تا امیر مؤمنان بتواند به تدریج مردم را تربیت کند و اعتقادات آنها را اصلاح فرماید. دشمنان آن حضرت

۱. همان/ ص ۳۲۲.

۲. کتاب الأمالی (الشیخ الفید). ص ۳ / المجلس الأول / ح ۳ .

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

نیز این نکته را دریافته بودند. لذا علاوه بر سه جنگ ویرانگر که بر آن بزرگوار تحمیل نمودند، می‌کوشیدند تا موضع آن جناب نسبت به خلفا علنی شود، و طبیعتاً افراد بی‌بصیرتی را که در سپاه آن حضرت بودند رودرروی او قرار دهند. در جنگ صفین کسی نظر آن حضرت را در باره خلفا جویا شد. امام فرمود: اکنون چه جای این حرف است؟ همچنین معاویه در نامه‌های متعدد سعی می‌کرد امام را به موضع‌گیری شفاف در باره خلفا وادار کند و امیرمؤمنان همچنان طفره می‌رفت، چرا که شرایط را مناسب نمی‌دید. روشن است که اگر امام از خلفا و عملکرد آنها راضی بود آن را به صراحت در شورای شش نفره پس از عمر بیان می‌فرمود. اما به عکس، آنجا که فرصتی می‌یابد و شرایط مقتضی است، رأی خود را در باره خلفا صریح و بی‌پرده باز می‌گوید.[1]

اهل عراق بر خلاف اهل شام که بافت اجتماعی یکدستی داشتند، از قبیله‌های مختلف و سرزمین‌های مختلف با عقاید و سلایق و فرهنگ‌های متفاوت و بعضاً متضاد بودند. اردوگاه‌های نظامی بصره و کوفه که هزاران جنگجو از قبایل و فرهنگ‌های مختلف را در خود داشت، تبدیل به شهر شد و ساکنان آن، بی‌آنکه امام معصوم را بشناسند، در رکاب او به جنگ با شامیان پرداختند.

اوضاع عراق با دسیسه‌های معاویه روز به روز بدتر می‌شد. مردم عراق اگر با معاویه می جنگیدند، نه به خاطر اسلام و ارزش‌های آن بود؛ بلکه به سبب تفاخر جاهلی و جلوگیری از سیطرهٔ شام بر عراق بود. اگر دعوای گذشتگان‌شان ـ مضری و یمانی ـ یا امثال آن بود، اینک همان کینه‌ها در دعوای شام و عراق بروز و ظهور می‌یافت. مردم عراق دو دسته بودند: اهل سنّتی که دوست‌دار خاندان پیامبر بودند و تا زمانی که منافع دنیوی‌شان در خطر نبود، در رکاب ایشان

۱. نهج البلاغه. خطبه سوم (شقشقیه).

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

با شام می‌جنگیدند (هرچند همچنان به بدعت‌های خلفا پایبند بودند و در یک‌کلام تولّی داشتند ولی تبرّی نداشتند)، و دستهٔ دیگر که کمتر بودند، دشمن اهل‌بیت و ناصبی بودند همچون خوارج و سرسپردگان به بنی‌امیّه و خون‌خواهان عثمان. البته تعداد اندکی از شیعیان اهل‌بیت هم بودند که عدد آن‌ها از چند هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و امیر مؤمنان بسیاری از ایشان را برای ادارهٔ سرزمین‌های وسیع به اطراف و اکناف فرستاده بود.

امیر مؤمنان در اواخر حکومتش آرزو می‌کرد که ای کاش ده نفر از سربازان خود را بدهد و یک نفر از سپاهیانِ شام، از آن او باشد.[1] این نشان می‌دهد که بین عقاید اهل عراق و اهل شام چندان تفاوتی نبود وگرنه امام معصوم هرگز هیچ غیر شیعه‌ای را بر شیعه ترجیح نمی‌دهد.

نمونه‌های فراوانی از اعتراض یا دلخوری از عملکرد امام (برای مثال پس از جنگ جمل و درخواست غنیمت از امام).[2] یا عدم همکاری و سکوت مرگ‌بار در برابر دعوت آن حضرت (برای مثال هنگامی که امام فرمان جهاد با معاویه می‌داد).[3] یا فرار به جبههٔ دشمن را در این سال‌ها (از جنگ جمل تا شهادت امام) از این افراد، شاهدیم.[4]

جنگ صفین هزاران کشته داشت تا جایی که بعضی از سربازان شام فریاد

---

۱. نهج‌البلاغه / خطبه ۹۶.

۲. دعایم الاسلام (القاضی النعمان): ۱: ۳۹۵، باب الحکم فی غنایم اهل البغی.

۳. معانی الاخبار (الصدوق): ۳۰۹ –۳۱۰/ ۱، دعائم الإسلام (القاضی النعمان): ج ۱ ص ۳۹۰، الأغانی (أبی الفرج الأصفهانی): ج ۱۶ ص ٤٤٤.

٤. منهم: یزید بن حجبة، خالد بن معمر، قیس بن قرة بن حبیب، مصقلة بن هبیرة، وغیرهم کثیر من وجوه العرب والقبایل، انظر شرح الاخبار: ۲: ۹۶، و انساب الاشراف (البلاذری)، البدایة والنهایة (ابن کثیر): ۷: ۳۴۳، عنهم الکورانی فی جواهر التاریخ: ۳: ۳۸.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

می‌زدند که عرب نابود شد.[1] اگر هر کشته نمایندهٔ یک خانواده باشد، این جنگ هزاران خانوادهٔ عزادار در شام و عراق برجای نهاد. بر این تعداد، کشته‌های نهروان و خانواده‌های عزادار خوارج را بیفزایید؛ آن‌گاه دلیل عدم اطاعت و سکوت و عدم اجابت دعوت امام معصوم در دو سال آخر حکومتش را درمی‌یابید.[2]

اعرابی که در بیابان‌ها به غارت‌گری روزگار می‌گذراندند، و بی‌آن‌که پیامبر را ببینند یا تربیت شوند، ناگاه خود را در کاخ‌های تیسفون و سرزمین‌های آباد یافتند و در اموال حرام و لذّات گناه‌آلود غرق شدند؛ با حکومت امام علیه‌السلام نه تنها از ادامهٔ آن فتوحات و درآمدها و لذّت‌های نامشروع منع شدند؛ بلکه در جنگ‌های داخلی و تحمیلی بی‌حاصل، اسیر فقر و رنج گردیدند و عزیزان خود را از دست دادند. این دنیاپرستان نه بصیرت صحیحی داشتند و نه می‌توانستند منشأ این مشکلات را شناسایی کنند. لاجرم با تبلیغات سوء معاویه و عمرو عاص و سایر دشمنان، مقصّر اصلی را امام معصوم می‌دیدند و بغض او و خانواده و یاران باوفای عارف و اندک او را در دل‌هایشان آبیاری می‌کردند.

با شهادت امیر مؤمنان علیه‌السلام که جان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، خلافت به امام مجتبی علیه‌السلام رسید.

امام مجتبی علیه‌السلام مردم را برای جنگ با معاویه فراخواند و با تعدادی از اهل کوفه و اطراف آن به سوی مدائن رفت. در ساباط مدائن یکی از خوارج با خنجر به ایشان هجوم برد و زخمی عمیق در ران آن حضرت که بر اسب نشسته بود ایجاد کرد، امام را به منزل عموی مختار بن ابی عبیده ثقفی بردند و به مداوای او

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ۳: ۱۷۰، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۲ ص ۳۶۳، بحار الأنوار: ج ۳۲ ص ۵۸۸.

۲. نهج البلاغة: ج ۱ ص ۱۸۷، الخطبة: ۹۷.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

پرداختند.[1]

معاویه از سویی با فرستادن لشکرهای کوچک و بزرگ و حمله به شهرها و روستاها و کشتار مردم بی‌دفاع و غارت اموال و ایجاد ناامنی سعی داشت تا چنین به مردم عراق القا کند که امام مجتبی علیه‌السلام عاجز از برقراری آرامش است و به درد خلافت نمی‌خورد. از سوی دیگر با مکاتبه با بزرگان عراق، ایشان را به وعدهٔ اموال و پاداش‌های عظیم تطمیع می‌کرد و از یاری با امام معصوم باز می‌داشت.

امام علیه‌السلام هنگامی‌که با تن بیمار به کوفه باز می‌گشت، در اردوگاه نظامی خودش با پخش یک شایعهٔ دروغین مورد غارت سپاه خودش قرار گرفت، به گونه‌ای که اگر اندک شیعیان آن حضرت نبودند شهید می‌شد.

این حوادث نشان می‌دهد که از اسلام راستین و شیعیان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام جز اندکی باقی نمانده بود. زاویهٔ انحراف و دین دروغینی که در سقیفه پایه‌ریزی شده و در آغاز ناچیز می‌نمود اکنون به حدّی گسترده بود که دیگر نمی‌توانست به موازات اسلام نبوی و علوی ادامه طریق دهد.

اسلام دروغین رو در روی اسلام واقعی قرار گرفته بود و دیگر نمی‌توانست اهل‌بیت علیهم‌السلام را تحمّل کند و یکی از این دو باید برچیده می‌شد. امام مجتبی علیه‌السلام هم می‌توانست چون برادرش امام حسین حماسه‌ای چون عاشورا به وجود آورد؛ زیرا شهادت در راه خدا آرزوی همهٔ آن بزرگواران بود، امّا مانع بزرگ دیگری باقی بود و آن عدم شناخت کوفیان از معاویه بود.

این مردم دنیاپرست، از دور وصف معاویه را شنیده بودند، ولی از نزدیک او را ندیده بودند. جاسوسان معاویه از این دشمن غدّار و مکّار، چهره‌ای ساخته بودند

۱. الاخبار الطوال (الدینوری): ص ۲۱۷، البدایة والنهایة (ابن کثیر): ج ۸ ص ۱٦، علل الشرائع (الصدوق): ج ۱ ص ۲۲۱، الإرشاد (المفید): ج ۲ ص ۱۲.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

که تا واقعیّت فاصله‌ای بسیار داشت. اگر امام تن به نبردی نابرابر می‌داد و کشته می‌شد، چه نتیجه‌ای به دست می‌آمد؟ معاویه پیروزمندانه می‌آمد و بر مسند خلافتی می‌نشست که با شمشیر به‌دست آورده بود و هیچ‌کس دربارهٔ مشروعیّت یا عدم مشروعیّت او و حکومتش نمی‌پرسید؛ لذا امام علیه‌السلام پس از نظرخواهی از مردم دربارهٔ جنگ با معاویه و اصرار مردم بر عدم جنگ، تن به صلحی تحمیلی داد؛ امّا شروطی برای این واگذاری حکومت قرار داد. از زمرهٔ این شروط این بود که معاویه به احکام قرآن و سنّت پیامبر عمل کند و پس از خودش حکومت را به کسی ندهد.[1]

امام علیه‌السلام به‌خوبی می‌دانست که معاویه به آن شروط عمل نخواهد کرد، لاجرم چهرهٔ منافق و پلیدش افشا خواهد شد و همین‌طور هم شد. معاویه پس از ورود به کوفه و گرفتن بیعت از همه در حضور همه عهدنامهٔ صلح را پاره کرد و گفت: «من برای نماز و روزه با شما نجنگیدم، بلکه می‌خواستم بر شما حکومت کنم و اینک به خواستهٔ خود رسیده‌ام، از این پس اگر کسی با من مخالفت کند، سر و کارش با شمشیر و تازیانهٔ من خواهد بود.»[2]

معاویه سال چهل و یک هجری را سال سنّت و جماعت نامید؛[3] زیرا دیگر

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۴ ص ۲۹۰، مطالب السؤول (محمّد بن طلحة الشافعی):۳۵۷، الفصول المهمّة (ابن الصباغ): ج ۲ ص ۷۲۸.

۲. المصنف (ابن أبی شیبة الکوفی): ج ۷ ص ۲۵۱ ح ۲۳: قال سعید بن سوید: صلّی بنا معاویة الجمعة بالنخیلة فی الضحی ثمّ خطبنا فقال: ما قاتلتکم لتصلوا ولا لتصوموا ولا لتحجوا ولا لتزکوا، وقد أعرف أنکم تفعلون ذلك، ولکن إنما قاتلتکم لا تأمر علیکم، وقد أعطانی الله ذلك وأنتم له کارهون.

۳. الأربعین (الماحوزی): ص ۱۰۰: وما یشهد بذلك أنّ المذکور فی تواریخهم وسیرهم أنّ أوّل من سمّاهم بأهل السنّة والجماعة معاویة أو یزید ابنه.

ذکر ابن بطة فی الإبانة: أنّ معاویة سمّی سنة أربعین سنة اجتماع الناس علیه سنّة وجماعة.

وذکر الکرابیسی وهو من أهل الظاهر: أنّه إنّما سمّی هذا الاسم یزید بن معاویة لما دخل رأس الحسین علیه‌السلام، فکان کلّ من دخل من ذلك الباب سمّی سنیّا.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

کسی با او نمی‌جنگید و همهٔ پیروان خلفا اینک خواسته یا ناخواسته به خلافت او تن داده بودند. در مساجد نمازهای جماعت با شکوه برپا می‌شد، ولی در همین مساجد که از خراسان تا شمال آفریقا در همهٔ شهرها گسترده بود، بر منبرها بر امام معصوم امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام لعن و سبّ می‌شد و هیچ یک از پیروان خلفا اعتراض نمی‌کردند.[1]

در ماه رمضان مردم روزه می‌گرفتند و احکام شرعی خود را از فقیهان درباری –که بر سفرهٔ رنگین بنی‌امیّه نشسته بودند– می‌پرسیدند، امّا هیچ‌کس از اهل‌بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال نمی‌کرد. اگر کسی نام علی بر فرزندش می‌نهاد، کشته می‌شد، تا چه رسد به آن‌که علاقه یا ارادتی از خودش نسبت به اهل‌بیت نشان دهد.

معاویه دستور داد تا شیعیان را هرجا که یافتند بکشند[2] و دستور داد تا عالمان

وذكر العسكرى من عظمائهم وذوى الأمانة عندهم: أنّ معاوية سمّى ذلك العام عام السنّة.

وذكر ابن عبد ربه فى كتاب العقد، قال: لمّا صالح الحسن علیه‌السلام معاوية سمّى ذلك العام الجماعة.

۱. انظر الصوارم المهرقة (الشهيد التسترى): ۲۲٤، قال: ثمّ سبّ معاوية وبنو أميّة أمير المؤمنين علىّ بن أبى‌طالب علیه‌السلام على المنابر ثمانين سنة.

كتاب سليم بن قيس: ص ۳۱٤: قامت الخطباء فى كل كورة ومكان وعلى كل المنابر بلعن علىّ بن أبى‌طالب علیه‌السلام والبراءة منه والوقيعة فيه وفى أهل بيته علیهم‌السلام بما ليس فيهم، واللعنة لهم.

معجم البلدان (الحموى): ج ۳ ص ۱۹۱: قال الرهنى:... لعن علىّ بن أبى‌طالب رضى اللّه عنه، على منابر الشرق والغرب، الخ.

۲. كتاب سليم بن قيس: ص ۳۱٦: ثم اشتد البلاء بالأمصار كلها على شيعة على وأهل بيته علیهم‌السلام، وكان أشد الناس بلية أهل الكوفة لكثرة من بها من الشيعة. واستعمل عليهم زيادا أخاه وضم إليه البصرة والكوفة وجميع العراقين. وكان يتتبع الشيعة وهو بهم عالم لأنه كان منهم فقد عرفهم وسمع كلامهم أول شئ. فقتلهم تحت كل كوكب وحجر ومدر، وأجلاهم وأخافهم وقطع الأيدى والأرجل منهم وصلبهم على جذوع النخل وسمل أعينهم وطردهم وشردهم حتى انتزعوا عن العراق. فلم يبق بالعراقين أحد مشهور إلا مقتول أو مصلوب أو طريد أو هارب.

منهم: حجر بن عدى واصحابه الذين قتلوا صبراً بأمر من معاوية فى مرج العذراء، تاريخ دمشق (ابن عساكر): ج ۱۲ ص ۲۱٤ – ۲۱۷.

ومنهم: عمرو بن الحمق، من السابقين الذين رجعوا إلى أمير المؤمنين علیه‌السلام، وكتب الحسين علیه‌السلام فى جواب كتاب كتب إليه معاويه لعنه اللّه: «أو لست قاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول النبى صلی‌الله‌علیه‌وآله، العبد الصالح الذى أبلته العبادة، فنحل جسمه،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

خودفروختهٔ دربارش به جعل حدیث بپردازند و هرچه خوبی در پیامبر و اهل‌بیت اوست، به خلفای ناحق نسبت دهند و هرچه بدی در آن‌ها یا در بنی‌امیّه هست به پیامبر و اهل‌بیت نسبت دهند.[1]

کار به‌جایی رسید که از فراوانیِ احادیث دروغین به تنگ آمد و گفت: «حدیث دربارهٔ مظلومیّت عثمان زیاد شده، از این پس دربارهٔ فضائل خلفا و معاویه حدیث بسازید». معاویه بیست سال خلافت کرد و همهٔ مخالفین خود را یا با شمشیر و یا با سم از پای درآورد. زبان بعضی را نیز با سکه‌های طلا و نقره بست.[2]

وصفَّرت لونه...»، فكان عمرو عظيم المنزلة عند أمير المؤمنين والحسن والحسين عليهم السلام، قتله معاوية لعنه اللّه على حصن الموصل، ورفعوا رأسه على القناة وهو أوّل رأس نصب على الرمح فى الإسلام، وكان شهادته فى زمن الحسين عليه السلام. اختيار معرفة الرجال (الطوسى): ج ١ ص ٢٤٨ ح ٩۶.

ومنهم: محمّد بن أبى‌بكر، قتله معاوية فى سنة ٣٨ بيد معاوية بن حديج وأحرقوه فى جوف جيفة حمار. تاريخ الطبرى: ج ٤ ص ٧٨.

ومنهم: مالك الأشتر، فقد دسّ السمّ لمالك الأشتر، فأقبل الذى سقاه إلى معاوية فأخبره بمهلك الأشتر فقام معاوية خطيباً وقال: أمّا بعد: فإنّه كانت لعلىّ يمينان قطعت إحداهما يوم صفّين يعنى عمّار بن ياسر، وقطعت الأخرى اليوم يعنى الأشتر. تاريخ الطبرى: ج ٤ ص ٧١.

١. انظر كتب: كتاب الأربعين (محمّد طاهر القمّى الشيرازى): ص ٢٨٩، احاديث ام المؤمنين عائشة (مرتضى العسكرى): ج ٢ ص ١١، حياة الإمام الحسين عليه السلام (الشيخ باقر شريف القرشى): ج ٢ ص ١٥٤.

٢. كتاب سليم بن قيس: ص ٣١٧ : وكتب معاوية إلى عماله: انظروا من قبلكم من شيعة عثمان ومحبيه وأهل بيته وأهل ولايته والذين يرون فضله ويتحدثون بمناقبه، فأدنوا مجالسهم وأكرموهم وقربوهم وشرفوهم، واكتبوا إلى بكل ما يروى كل رجل منهم فيه واسم الرجل واسم أبيه وممن هو). ففعلوا ذلك حتى أكثروا فى عثمان الحديث وبعث إليهم بالصلات والكسى وأكثر لهم القطائع من العرب والموالى. فكثروا فى كل مصر وتنافسوا فى المنازل والضياع واتسعت عليهم الدنيا. فلم يكن أحد يأتي عامل مصر من الأمصار ولا قرية فيروى فى عثمان منقبة أو يذكر له فضيلة إلا كتب اسمه وقرب وشفع. فلبثوا بذلك ما شاء الله. ثم كتب بعد ذلك إلى عماله: (أن الحديث قد كثر فى عثمان وفشا فى كل قرية ومصر ومن كل ناحية، فإذا جاءكم كتابى هذا فادعوا الناس إلى الرواية فى أبى‌بكر وعمر، فإن فضلهما وسوابقهما أحب إلى وأقر لعينى وأدحض لحجة أهل هذا البيت وأشد عليهم من مناقب عثمان وفضائله). فقرأ كل قاض وأمير من ولاته كتابه على الناس، وأخذ الناس فى الروايات فى أبى‌بكر وعمر وفى مناقبهم. ثم كتب نسخة جمع فيها جميع ما روى فيهم من المناقب والفضائل، وأنفذها إلى عماله وأمرهم بقرائتها على المنابر وفى كل كورة وفى كل مسجد. وأمرهم أن ينفذوا إلى معلمى الكتاتيب أن يعلموا صبيانهم حتى يرووها ويتعلموها كما يتعلمون القرآن وحتى علموها بناتهم ونسائهم وخدمهم وحشمهم. فلبثوا بذلك ما شاء الله.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

ده سال ایّام امامت امام مجتبی علیه السلام در چنین جوّی سپری شد. در این سال‌های تلخ خفقان و رعب، شیعیان یا کشته می‌شدند یا آواره می‌گردیدند. معاویه پس از آن‌که بارها امام مجتبی علیه السلام را مسموم کرد و نتیجه نگرفت، عاقبت با همکاری دختر اشعث بن قیس منافق که همسر آن حضرت بود، ایشان را مسموم کرد و به شهادت رساند.[1]

با شهادت امام مجتبی علیه السلام امامت به امام حسین علیه السلام رسید. ده سال دوران امامت حضرت مصادف با سال‌های پایانی خلافت معاویه بود. فساد بنی‌امیّه چنان گسترده شده بود که حتّی پیروان خلفا به آن معترف بودند. معاویه برخلاف شروط صلح‌نامه برای فرزند آلوده‌اش یزید از همه بیعت گرفت. تنها امام حسین علیه السلام و دو نفر دیگر باقی ماندند که بیعت نکرده بودند. معاویه در سال شصت هجری درگذشت و خلافت به یزید رسید. یزیدی که آشکارا شراب

الاحتجاج (لطبرسی): ج ۲ ص ۱۷: وفیه: وکتب معاویة إلی جمیع عماله فی جمیع الأمصار: أن لا تجیزوا لأحد من شیعة علی وأهل بیته شهادة، وانظروا قبلکم من شیعة عثمان ومحبیه ومحبی أهل بیته وأهل ولایته، والذین یروون فضله ومناقبه فأدنوا مجالسهم، وقربوهم، وأکرموهم، واکتبوا بمن یروی من مناقبه واسم أبیه وقبیلته، ففعلوا، حتی کثرت الروایة فی عثمان وافتعلوها لما کان یبعث إلیهم من الصلات والخلع والقطایع، من العرب والموالی، وکثر ذلک في کل مصر، وتنافسوا فی الأموال والدنیا، فلیس أحد یجئ من مصر من الأمصار فیروی فی عثمان منقبة أو فضیلة إلا کتب اسمه، وأجیز، فلبثوا بذلک ما شاء الله. ثم کتب إلی عماله: إن الحدیث فی عثمان قد کثر وفشا فی کل مصر، فادعوا الناس إلی الروایة فی معاویة وفضله وسوابقه، فإن ذلک أحب إلینا وأقر لأعیننا، وأدحض لحجة أهل هذا البیت، وأشد علیهم، فقرأ کل أمیر وقاض کتابه علی الناس، فأخذ الرواة في فضائل معاویة علی المنبر فی کل کورة وکل مسجد زورا، وألقوا ذلک إلی معلمی الکتاتیب فعلموا ذلک صبیانهم، کما یعلمونهم القرآن، حتی علموه بناتهم ونساؤهم وحشمهم، فلبثوا بذلک ما شاء الله، الخبر

۱. عیون الأنباء (ابن أبی أصیبعة): ص ۱۷٤: وقال فیه: وفی تاریخ الطبری أن الحسن بن علی رضی اللّه عنهما مات مسموما فی أیام معاویة وکان عند معاویة کما قیل دهاء فدس إلی جعدة بنت الأشعث بن قیس وکانت زوجة الحسن رضی اللّه عنه شربة وقال لها إن قتلت الحسن زوجتک بیزید فلما توفی الحسن بعثت إلی معاویة تطلب قوله فقال لها فی الجواب أنا أضن بیزید. مع الفحص لم نجده فی تاریخ الطبری، ویمکن أن حذفوه من طبعته الفعلیّة أو من نسخته المعروفة. الإرشاد (المفید): ج ۲ ص ۱۵.

می‌خورد و زنا می‌کرد و کاری جز شکار و سگ بازی و میمون بازی نداشت.[1]

اینک اسلام اموی که حاصل اسلام خلفای جور بود، باید تکلیفش را با خاندان نبوّت یعنی اسلام ناب نبوی، علوی، حسنی و حسینی روشن می‌کرد. دو دین رو در روی هم ایستاده بودند که هر دو مدّعی بودند جانشین پیامبرند. یکی با تمام اهرم‌های قدرت و ثروت یعنی زر و زور و تزویر و دیگری با امامت، پاکی، معصومیت، زهد، عبادت، شجاعت، شرافت خانوادگی، و در یک‌کلام آینهٔ تمام نمای خدا در زمین.

عاشورای سال شصت و یک هجری فرا رسید و فاجعه‌ای که پیامبرﷺ از آن خبر داده بود اتفاق افتاد. امام حسین‌علیه‌السلام با اندک یاران با وفایش در نبردی نابرابر در کربلا به شهادت رسید. آن‌هم نه به دست ایرانیان یا رومیان یا حبشیان، بلکه به دست مردم کوفه؛ یعنی پیروان خلفا و بنی‌امیّه.

ابن زیاد با تطمیع و تهدید، کوفیان را دسته دسته روانهٔ کربلا می‌کرد، امّا گزارش‌ها می‌گوید که عدّهٔ زیادی بین راه می‌گریختند. این‌ها آن گروه از پیروان خلفا بودند که دوست‌دار اهل‌بیت بودند. امّا آن‌ها که در کربلا امام‌علیه‌السلام را محاصره کردند و حتّی به کودک شیرخوارش ترحّم نکردند، ناصبیانی بودند که کمر به دشمنی اهل‌بیت بسته بودند.

در این مقاله با استناد به رجزهای اصحاب عاشورا و رجزهای برخی از دشمنان، تقابل دو دین که از آن یاد کردیم اثبات می‌شود. پس نتیجه می‌گیریم که

۱. تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۲۲۰: وفیه: وکتب معاویة إلی زیاد، وهو بالبصرة، أن المغیرة قد دعا أهل الکوفة إلی البیعة لیزید بولایة العهد بعدی، ولیس المغیرة بأحق بابن أخیك منك، فإذا وصل إلیك کتابی فادع الناس قبلك إلی مثل ما دعاهم إلیه المغیرة، وخذ علیهم البیعة لیزید. فلما بلغ زیادا وقرأ الکتاب دعا برجل من أصحابه یثق بفضله وفهمه، فقال: إنی أرید أن آتمنك علی ما لم آتمن علیه بطون الصحائف، ایت معاویة فقل له: یا أمیر المؤمنین إن کتابك ورد علی بکذا، فما یقول الناس إذا دعوناهم إلی بیعة یزید، وهو یلعب بالکلاب والقرود، ویلبس المصبغ، ویدمن الشراب، ویمشی علی الدفوف، وبحضرتهم الحسین بن علیّ، الخبر.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

امام حسین علیه‌السلام را نه‌تنها شیعیانش نکشته‌اند، بلکه اهل سنّتِ دوست‌دارِ اهل‌بیت هم نکشته‌اند.

رجز چیست؟

رجز نوعی از شعر عربی و از قدیمی‌ترین اوزان آن است. بحر رجز از همهٔ اوزان عربی ساده‌تر و بی‌تکلّف‌تر است و شاید نخستین مرحله از مراحل شعر عربی بوده و گفته‌اند که نثر مسجّع موزون به مرور ایّام به رجز تبدیل شده است. سادگی و روانی رجز سبب شد تا بعضی از نقّادان قدیم ادب عرب، از جمله ابوالعلاء معرّی آن را «أخفض طبقة من الشّعر» یعنی پایین‌ترین درجهٔ شعر بنامند. نخستین کسی که رجز را طولانی و تبدیل به قصیده کرد، «أغلب عِجلی» است که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌زیست. سپس عجّاج آن را به کمال رساند. گفته‌اند أغلب عجلی و عجّاج در شعر رجز مانند امرؤالقیس[1] و مُهَلهل[2] در قصیده می‌باشند.[3]

رجز را بحر مزدوج هم می‌گویند؛ زیرا قافیه در هر دو مصراع از یک بیت، مشترک است. مثلاً مالک اشتر در رجزی در جنگ صفین می‌فرماید:

آلیتُ لا أرجع حتّی أضربا بسیفی المصقول ضرباً معجباً
أنا ابن خیر مذحج مرکّبا من خیرها نفساً و أمّاً و أباً[4]

بحر رجز در مقاصد متعدّدی بکار گرفته شده است؛ از جمله بعضی از

۱. امرؤالقیس بن حُجرالکندی: امیر بنی أسد از شعرای زمان جاهلیت قبل از اسلام و برترین آنها به سبب وسعت خیال و بیان احساس واقعی وژرفای ادراک و قدرت تصویر و آوردن معانی کامل در عبارات موجز است.

۲. عدیّ بن ربیعة التغلبی معروف به مُهلهِل: دایی امرؤالقیس و از شعرای نام آور دوران جاهلیت است. (المجانی الحدیثة، ج ۱، فؤاد إفرام البستانی، چاپ دارالمشرق، بیروت، ۱۹۹۳).

۳. التّونجی، محمّد، المعجم المفصّل فی الأدب ۲: ۴۷۲، نشردارالکتب العلمیّة، بیروت، ۱۹۹۳ م و نیز نگاه کنید به مقاله ارجوزه در فضایل امیرالمومنین علیه‌السلام، آیة اللّه العظمی خوئی (ره)، بخش مقدمه به قلم نگارنده این سطور، مجله سفینه، شماره ۱۳، ص ۱۶۳.

٤. وقعة صفین (المنقری): ١٧٤، الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ٣ ص ١٥، المناقب (الخوارزمی): ص ٢١٦.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

دانشمندان برای بیان مطالب علمی از این بحر استفاده کرده‌اند. مانند اکثر الفیه‌ها؛ از صرف و نحو[1] گرفته تا فقه و اصول[2] و سایر رشته‌های علوم.[3]

یا الفیه‌هایی که توسّط شاعران در مدایح[4] یا مراثی یا مناقب[5] اهل‌بیت علیهم‌السلام و دیگران سروده شده است.

یا رجزهایی که پهلوانان و سلحشوران در میدان‌های نبرد، (ارتجالاً یا غیر ارتجالاً) سروده‌اند. در این نوشتار، سخن ما پیرامون نوع اخیر است که سابقه‌ای طولانی در شعر عرب دارد و از پرداختن به انواع دیگر، به جهت پرهیز از إطالهٔ کلام چشم می‌پوشیم.

وزن رجز معمولاً تکرار واژهٔ مستفعلن است[6]، مانند این بیت از الفیة ابن مالک:

مصلیاً علی النّبی المصطفی و آله مستکملین الشّرفا

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

در فارسی هم این بحر با انواع سالم و غیرسالم و مثمن و مسدس و مربع و...

---

۱. مانند: الفیه ابن مالک در نحو که بر آن شرح‌های فراوان نوشته‌اند.

۲. مانند: الالفیة النفلیة از شهید اوّل محمد بن مکی (م ۷۸٦ ق).

۳. مانند: عنوان الشرف فی وشی النجف

مجموعة اسم تاریخی لأرجوزة فی تاریخ النجف و هی ألفیة و زیادة نصف الألف. للشیخ محمد بن الشیخ طاهر السماوی المولود بالسماوة فی ۱۲۹۴ و المتوفی بالنجف ۱۳۷۰ أوله:

أحمد من قد أنشأ السماء و الأرض و امتازهما إنشاء

و بعد فالمذنب ذو المساوي محمد بن طاهر السماوي

یقول خذ إلیك عنوان الشرف أرجوزة تضمن تاریخ النجف

و تمامه ألف و مائتان و خمسون بیتا، رأیته بخطه ضمن مجموعة من أرجوزاته، و طبع بالنجف ۱۳۶۰ و زید علیه فصار ألف و نصف ألف. أورد فیه من المعجزات المنقولة سبع عشر، و مما رآها بعینه خمسة، و أورد سبعین بیتا من بیوتات النجف فی خمسین فصلا فی ۹۵ ص.

الذریعة الی تصانیف الشیعة / شیخ آغا بزرگ طهرانی / رقم ۲۲۶۵.

٤. مانند الفیه شیخ أزری که در مدح امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سروده است.

۵. مانند الفیه آیة اللّه العظمی خوئی (ره) که در بیان مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سروده است.

٦. ولی انواع دیگر چون مشطور یا منهوک یا... نیز دارد که پرداختن به ساختار آن‌ها از غرض این بحث خارج است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

آمده است.[1]

اهداف رجز

اولین و بیشترین کاربرد رجز در میدان‌های نبرد، معرفی فرد سلحشور به مبارز روبرو و نیز به سپاه دشمن است و معمولاً با ستایش از پهلوانی و قدرت خود و تشبیه خود به شیر یا اژدها برای ترساندن طرف مقابل همراه بوده است. برای مثال در این‌جا به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

در جنگ خیبر، از جنگ‌های صدر اسلام که ابتدا قهرمانان دو سپاه با هم می‌جنگیدند و سپس حمله عمومی آغاز می‌شد، مرحب خیبری پهلوان یهود این‌گونه خود را معرّفی کرد:

قد علمت خیبر أنّی مرحب　　شاکـی السّلاح بطل مجرّب[2]

«(اهل) خیبر می‌دانند که من مرحبم، سلحشوری غرق در اسلحه و پهلوانی با تجربه...»

و امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نیز در پاسخ او چنین سرود:

أنا الذی سمّتنی أمّی حیدرة　　ضرغام آجام و لیث قسورة

عبل الذراعین غلیظ القصرة　　کلیث غابات کریه المنظرة[3]

«من آنم که مادرم مرا حیدر (شیر) نامیده است، شیر بیشه‌ها، شیر حمله‌ور.
با بازوان و گردنی ستبر، چون شیر نیزارها که دیدارش ناخوشایند است.»

مالک اشتر در جنگ صفین خود را چنین معرّفی می‌فرماید:

إنّی أنا الأشتر معروف الشَتر　　إنّی أنا الأفعی العراقیّ الذکر[1]

۱. رک: دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، واژه (رجز)، موسسه دهخدا، تهران، ۱۳۷۰ ه. ش.

۲. تاریخ الطبری: ج ۲ ص ۳۰۱، مقاتل الطالبیین (ابو الفرج الاصفهانی): ص ١٤.

۳. خزانة الادب (البغدادی): ۶: ۶۴، بحار الأنوار: ج ۲۱ ص ۱۸.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

«اینک این منم، مالک اشتر، همان مالکی که به فروهشتگی پلک چشمش معروف است... اینک این منم، اژدهای مهیب عراق.»

بریر از اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نیز چنین می‌سراید:

أنا بریرٌ و أبی خضیرٌ لیثٌ یروعُ الأُسدَ عند الزّیر
یعرفُ فینا الخیرَ أهل الخیر أضربُکم و لا أری مِن ضیر
کذاکَ فعلُ الخیر من بُرَیر[۲]

«من بُریرَم فرزند خضیر، شیری که شیران از غرش او می‌هراسند. نیکوکاران نیکی ما را باور دارند. با شمشیرم شما را می‌زنم و زیانی در اینکار نمی‌بینم. چنین است کار نیک بریر.»

دومین کاربرد رجز، بیان نسب و حسب سلحشور است که خود را با آن می‌ستاید و به آن بر دشمن فخر می‌فروشد. برای مثال، مالک اشتر نخعی در یکی از روزهای جنگ صفین چنین رجز خوانده است:

آلیت لا أرجع حتّی أضربا بسیفی المصقول ضرباً معجباً
أنا ابن خیر مذحج مرکبّا من خیرها نفساً و أمّاً و أباً[۳]

«سوگند یاد کرده‌ام که باز نگردم تا به آبگون تیغ خون پالایم ضربه‌هایی شگفت بر دشمن فرود آورم.

من زاده نجیب‌ترین سروران قبیله مذحجم. خود از بهترینِ ایشانم، پدر و مادرم نیز».

حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نیز در روز عاشورا خود را چنین معرفی می‌فرماید:

أنا الحسینُ بن علیّ أحمی عیالاتِ أبی

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۳ ص ۶۵، وقعة صفین (ابن مزاحم المنقری): ص ۳۹۶.
۲. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۰۲، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۰.
۳. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۳ ص ۱۵، وقعة صفین (ابن مزاحم المنقری): ص ۱۷۴.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

آلیتُ أن لا أنْثَنی أمْضی علی دینِ النّبیّ[1]

«منم حسین بن علی. از خاندان پدرم حمایت می‌کنم. سوگند خورده‌ام که تسلیم نشوم و برای دین پیامبرﷺ جان دهم.»

سومین کاربرد رجز، عقیده یا هدفی است که فرد سلحشور به خاطر آن می‌جنگد. برای مثال عمّار بن یاسر صحابی بزرگوار پیامبرﷺ در جنگ جمل با عمرو یثربی از سلحشوران سپاه عایشه روبرو شد و این رجز را خواند:

لا تبرح العرصة یابن الیثربیّ حتّی أقاتلک علی دین علیّ

نحن و بیت اللّه أولی بالنّبیّ[2]

«مگریز و صحنهٔ آوردگاه را ترک مکن ای فرزند یثربی، بمان تا با تو به خاطر دین علی علیه‌السلام بجنگم، به خانهٔ خدا سوگند که ما از شما به پیامبرﷺ نزدیک‌تر و سزاوارتریم.»

چهارمین کارکرد رجز در میدان‌های نبرد، بیان پلیدی‌ها و نادرستی عقیده یا اعمال دشمن و افشاگری دربارهٔ آن‌هاست تا آیندگان و کسانی که در آن نبرد حضور نداشته‌اند، بتوانند حقیقت را در آینهٔ شفاف این اشعار ببینند و قضاوت کنند. برای مثال در جنگ صفین عمروعاص با امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام روبرو شد و از ترس مرگ، عورت خود را برهنه کرد و با این ترفند شیطانی، از چنگ امام معصوم –که در هیچ شرایطی به عورت کسی نمی‌نگرد– جان در بُرد، بقیه بزرگان سپاه معاویه نیز بارها این روش رذیلانه را به کار گرفتند. مالک اشتر در رجزی چنین می‌سراید:

أکلّ یومٍ رجلُ شیخٍ شاغرة و عورةٌ وسط العجاج ظاهرة

۱. مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۸، بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ٤٩.

۲. الجمل (المفید): ۱۸۵، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۲ ص ۳٤۲.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

تبرزها طعنة كفٍّ واترة عمروٌ و بسرٌ رميا بالفاقرة[1]

«آیا هر روز باید پای شیخی شامی بالا رود و در میان غبار، عورت برهنه‌ای آشکار شود؟

ضربهٔ نیزه زننده‌ای انتقام گیرنده سبب می‌شود تا آن عورت آشکار شود؛ راستی که عمروعاص و بسر بن أرطاة به ننگ کمرشکنی گرفتار آمده‌اند.»

نمونه عاشورایی از این دو هدف در ادامه مقاله آمده است.

کسانی از اصحاب که در روز عاشورا رجز خوانده‌اند عبارتند از:

ابن عمیر کلبی، حرّ بن یزید ریاحی، بریر بن خضیر، نافع بن هلال جملی، حبیب بن مظاهر، زهیر بن قین، عبداللّه و عبدالرحمن پسران عزره غفاری، یزید بن زیاد بن مهاصر (ابوالشّعثاءکندی)، عمرو ابن خالد صیداوی، خالد بن عمرو بن خالد صیداوی، جون غلام ابوذر غفاری، بشیر بن عمرو حضرمی، عبدالرحمن بن عبداللّه بن الکدنیزنی، حجّاج بن مَسروق جُعفی، عُمیر بن عبداللّه مَذحِجی، سعد بن حَنظله تمیمی، یحیی بن سُلَیم مازنی، قُرّة بن أبی قرّة غِفاری، مالک بن اَنس کاهلی، عمرو (عمر) بن مُطاع جعفی، انیس بن مَعْقِل الاصبحی، عمرو بن جناده، مبارزه و شهادت جوانی سلحشور و رشادت مادرش، غلام ترکی، مالک بن دودان، ابراهیم بن حُصَین اسدی.

و از بنی‌هاشم عبارتند از:

علی بن الحسین (حضرت علی اکبر علیه‌السلام)، عبداللّه بن مسلم بن عقیل، عَوْن بن عبداللّه بن جعفر طیّار، محمّد بن عبداللّه بن جعفر طیّار، عبد الرحمن بن عقیل بن ابی‌طالب، جعفر بن عقیل بن ابی‌طالب، قاسم بن الحسن، ابوبکر بن الحسن،

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۳ ص ۱۰۶، وقعة صفین (ابن مزاحم المنقری): ص ٤٦١.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

ابوبکر بن علی، عثمان بن علی، جعفر بن علی، عبداللّه بن علی، عبّاس بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و حضرت سیّدالشهداء حسین بن علی علیه‌السلام.

همانطور که ملاحظه می‌شود، از ۷۲ تن شهدای کربلا ، تعداد ۴۱ نفر رجز خوانده و جنگیده‌اند. این یعنی ۵۶/۹٪ از همه سپاه کوچک حضرت اباعبدالله علیه‌السلام.

از این تعداد نیز ۱۷ نفر یعنی ۴۱/۴٪ از کسانی که رجز خوانده‌اند، به بیان حقانیت دین خود که همان دین امام حسین علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است می‌پردازند.

به راستی شگفت‌آور است آیا سید جوانان بهشت باید از حقانیت دین خود بگوید؟ آنهم برای کسانی که نه ایرانی‌اند و نه رومی و نه حبشی! بلکه عربند و به وسیله جدّ او از بت‌پرستی نجات یافته‌اند؟ قطعاً چنین کسانی شیعهٔ او نیستند، وگرنه نیاز نبود که خود را در روز عاشورا با تفصیل معرفی کند و نیاز نبود که در وسط میدان نماز بخواند، بلکه می‌توانست نماز خود را در خیمه بجا آورد و نیاز نبود که بفرماید: "ای شیعیان آل ابوسفیان اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید..."

امام معصوم و اصحاب با وفایش، علاوه بر معرفی خود به دشمن و بیان شجاعت و حسب و نسب خویش، دو هدف مهم دیگر- یعنی اظهار دین و باوری که برای آن می‌جنگند و نیز بطلان عقیده دشمن و سخافت باورهای ایشان- را دستمایه رجزهای خود ساخته‌اند. برای آن که آیندگان و امّت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حقیقت را بدانند و از ضلالت و گمراهی برهند.

نخستین نفر، **نافع بن هلال جملی است که** با تیرهایی که نام خود را بر آن‌ها نوشته بود سپاه ابن سعد را هدف قرار داد و ۱۲ نفر را هلاک کرد. وی چنین می‌سرود:

أرمی بها معلمة أفواقها مسومة تجری بها اخفاقها

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

لیملانّ أرضها رشاقها والنفس لا ینفعها اشفاقها[۱]

«تیرهایی که سوفارشان نشانه‌دار است، پرتاب می‌کنم و زمین را از آن‌ها پر می‌کنم. ترس از مرگ برای آدمی نفعی ندارد و او را از مرگ باز نمی‌دارد.»

آن‌گاه به میدان آمد و این رجز را خواند:

أنا ابن هلال الجملی أنا عَلی دین علیّ
و دینه دینُ النّبی[۲]

«من پسر هلال جملی هستم و بر دین علی علیه‌السلام می‌باشم و دین علی علیه‌السلام همان دین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.»

و نیز این رجز را می‌خواند:

أنا الغلام الیمنی الجملی دینی علی دین حسینٍ وعلیّ
إن أقتل الیوم فهذا أملی و ذاک رأیی و أُلاقی عملی[۳]

«منم جوان یمنی جملی؛ **دینم همان دین حسین و علی است**. اگر امروز کشته شوم این آرزوی من است و اعتقادم این است که با عمل خویش (شهادت) ملاقات خواهم کرد.»

سپس **عبدالرحمن بن عبداللّه بن الکدن یزنی** به میدان رفت و چنین سرود:

إنّی لمن ینکرنی إبنُ الکدَن إنّی علی دین حسینٍ و حسن[۴]

«اگر کسی مرا نمی‌شناسد، من فرزند کدَنم **و بر دین حسین و حسن می‌باشم**.»

به گزارش دیگری او چنین رجز خواند:

أنا ابن عبد اللّهِ من آل یَزَن دینی علی دین حسینٍ و حسن

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۰۹، بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ۲۷.
۲. بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ۱۹. وانظر: الإرشاد (المفید): ج ۲ ص ۱۰۳.
۳. بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۷، العوالم، الإمام الحسین علیه‌السلام (البحرانی): ص ۲۷۱.
٤. أنساب الأشراف (البلاذری): ج ۳ ص ۱۹٦.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

أضربكم ضربَ فتی من اليمن أرجو بذاک الفوز عند المؤتمن[1]

«من عبداللّه از خاندان یَزَن **و دینم همان دین حسین و حسن است.**

بر شما ضربت وارد می‌کنم، ضربت جوانمرد یمنی و با این‌کار امید رستگاری در نزد خدای مؤتمن را دارم.»

چرا این دو بزرگوار، در آن عرصه هولناک، از دین خود می‌گویند و آن را دین علی و حسن و حسین (یعنی دین اهل بیت پیامبرﷺ) معرفی می‌کنند؟ واضح است که اگر در جامعه آن روز دو دین وجود نداشت، بیان چنین مطلبی بی‌مورد بود و با واکنش منفی شخص امام حسین‌علیه‌السلام مواجه می‌شد. در احوالات جناب زهیر هم نقل شده که ابتدا گرایش عثمانی داشته و پس از برخورد با حضرت اباعبدالله‌علیه‌السلام متحول شده و به آن حضرت پیوسته است. پیروان خلفا اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند و بی‌بصیرت بودند و حکومت جائر و کینه‌توز اموی که کمر به محو خاندان پیامبرﷺ بسته و انتقام کشته‌های بدر را می‌طلبید در تبلیغات مسموم خود، امام علی و فرزندانش را بی‌دین معرفی می‌کرد. این سخن اصحاب امام‌علیه‌السلام بیانگر این است که دین سپاه ابن زیاد، دین اهل بیت‌علیهم‌السلام نیست بلکه برخلاف رضای الهی است.

اگر دین اهل بیت‌علیهم‌السلام همان دین رسول خداست پس باید قاتلان حضرت اباعبدالله بی‌دین و کافر باشند نه مسلمان. به یاد بیاوریم نامه حضرت سیدالشهداء‌علیه‌السلام به معاویه را که در آن می فرماید: ".... آیا تو قاتل عمرو بن حمق خزاعی نیستی؟ او که از اصحاب پیامبرﷺ بود و عبادت او را رنجور کرده و چهره او را تغییر داده و جسم او را نحیف کرده بود... تو سنت پیامبرﷺ را

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۰۶، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۱.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

ترک کرده و با فرمان او عمداً مخالفت کردی و بدون هدایت الهی به دنبال هوای نفس خود رفتی. بعد از آن زیاد را به بصره و کوفه مسلط کردی؛ در حالی که او دست‌های مسلمانان را قطع کرده، چشمان آنها را نابینا نموده و آنها را به شاخه‌های نخل آویزان می‌ساخت. آیا تو قاتل آن دو فرد حضرمی نیستی؟ کسانی که زیاد به تو نوشت آنها بر دین علی علیه‌السلام هستند و تو به او نوشتی که هر کس را بر دین و رأی علی علیه‌السلام است، بکش. او نیز به دستور تو آنها را کشته و مُثله کرد. آیا جز این است که دین علی علیه‌السلام همان دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؟ .... خداوند تو را به خاطر گمان بد به مردم و اینکه آنها را گرفته و با شبهه و تهمت به قتل رسانده و مردم را وادار به بیعت برای فرزند سفیه شرابخوار و سگ باز خود می‌کنی، فراموش نمی‌کند....[1]

روشن است که کسانی که با خداوند یا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا اهل بیت علیهم‌السلام دشمنی کنند، ناصبی‌اند و کافرند، حتی اگر نماز بخوانند یا روزه بگیرند. در اینجا چند روایت از معصومین علیهم‌السلام را در باره نواصب می‌آوریم:

کاربرد لغوی نصب، به معنی ابراز دشمنی و جنگ، در متون قرون اولیه دیده می‌شود؛[2] اما با فرض صحت انتساب، می‌توان احادیث منقول از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را که شامل واژهٔ نصب است، از اولین موارد کاربرد این مفهوم دانست.[3] از جملهٔ آن‌ها، روایتی است که شیخ صدوق از انس بن مالک از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل

۱. الإحتجاج ، احمد بن علی بن ابی‌طالب طبرسی، کوشش محمد باقر موسوی، ج ۲ ص ۲۰. تاریخ امامان شیعه، حمید احمدی، ص ۱٤۱.

۲. مانند ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ۲۷۵/۱؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ۳۳٦/۲، ۹۹/۵، ٤۲۵/٦، ٤٦۱/۷ و ۵۰۹، ٤۰٦/۸، ٤٤۷ و ٤۸۱.

۳. در این نمونه‌ها، نصب (دشمنی و یا جنگ)، نسبت به علی علیه‌السلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام مطرح شده است. در این احادیث به صراحت لفظ نصب آمده است؛ ولی در شمار زیادی از احادیث منقول از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ــ بدون ذکر لفظ نصب ــ به مضمون نصب که همان دشمنی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام است نیز، اشاره شده است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

می‌کند که: «مَن ناصَب عَلِیّاً حَارَبَ الله ... »؛[1] و نیز حدیث مشابه دیگری که ابن مغازلی شافعی در مناقب الامام علی بن ابی‌طالب از قول رسول اکرمﷺ آورده است: «مَن ناصب عَلِیاً الخلافةَ بعدی فهو کافر و قد حارب اللهَ و رسولَه... »[2] و روایتی دیگر از پیامبرﷺ: «صنفان من أمتی لا نصیب لهما فی الاسلام: الناصب لاهل بیتی حربا، وغالٍ فی الدین مارقٌ منه.»[3]

پیامبر اکرمﷺ در یکی از خطبه‌های خود، ضمن بیان برتری علی‌علیه‌السلام، به بحث دشمنی و مخالفت با آن حضرت نیز اشاره کرده و تأکید نمود که خداوند فرموده:

هر که با علی دشمنی کند با من دشمنی کرده و هرکه از او پیروی کند مرا پیروی کرده و جنگ افروز بر او با من جنگ کرده (= من ناصبه ناصبنی) و مخالف او با من مخالفت نموده است...[4]

آن حضرت در جای دیگر و خطاب به علی‌علیه‌السلام، ضمن اشاره به اینکه خداوند، شفاعت اهل توحید را به رسولش سپرده است، تأکید می‌کند که این شفاعت به کسانی که نسبت به علی و فرزندانش ابراز دشمنی کنند (= ناصبک و ناصب ولدک)، نمی‌رسد.[5]

در روایات، نصب دربارهٔ دشمنان حسین بن علی‌علیهماالسلام نیز آمده است. برای نمونه، در روایتی از پیامبرﷺ نقل شده که خداوند فرموده است:

هر کس او [حسین‌علیه‌السلام] را بکشد، و با او به نصب، خصومت و نزاع برخیزد

۱. صدوق، محمد بن علی، امالی، ۷۷۱.

۲. ابن‌مغازلی، علی بن محمد، مناقب علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام، ۹۳، ح ٦٨.

۳. صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ٤٠٨/٣.

٤. مفید، محمد بن محمد، امالی، ۷۷ و ٣٤٦؛ طوسی، محمد بن حسن، امالی، ۱۱۸.

٥. همان، ٤٥٥.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

(= من قتله وناصبه وناواه ونازعه)، لعن، خشم، عذاب، محنت و عقوبت الهی برای او خواهد بود.[۲،۱]

سپس **حبیب بن مظاهر** به میدان آمد و این رجز را خواند:

أنا حبیبٌ و أبی مظاهر — فارسُ هیجاء و حرب تُسعَر
أنتم أعدّ عدّة و أکثر — و نحنُ أوفی منکمُ و أصبَر
ونحن أعلی حجّة وأظهر — حقاً و أتقی منکم و أعذر[۳]

«من حبیبم و پدرم مظاهر است؛ سوارکار میدان جنگ‌های شعله‌ورم. ابزار و ادوات جنگی و شمار نیروهای شما از ما افزون‌تر است ولی ما با وفاتر و شکیباتریم. **ما حجّتی برتر و حقانیّتی روشن‌تر داریم**. ما از شما پرهیزکارتر و دارای عذری برتریم.»

عمرو بن جناده به میدان جهاد گام نهاد و چنین سرود:

اَضِقِ الْخَناقَ مِن ابْنِ هِنْد وَارْمِه — فی عُقرِهِ بِفوارِسِ الاَنْصارِ
وَ مُهاجِرینَ مُخَضِّبینَ رِماحَهُم — تَحْتَ الْعِجاجَةِ مِنْ دَمِ الکُفّارِ
خَضَبَتْ عَلی عَهْدِ النَّبیِّ مُحَمَّد — فَالْیَوْمَ تُخْضَبُ مِنْ دَمِ الْفُجّارِ
وَ الْیَومَ تُخْضَبُ مِن دَمٍ لمَعاشر — رَفَضُوا الْقُرآنَ لنُصْرَةِ الاَشْرارِ
طَلَبُوا بِثَأرِهِمُ بِبَدْرٍ وَ انْتَشَوا — بِالْمُرهَفاتِ وَ بِالْقَنا الْخَطّارِ
وَ اللّه ربّی لا أزالُ مُضارِبا — لِلْفاسِقینَ بِمُرْهَفٍ بَتّارِ
هَذا عَلَیَّ الْیَوْمِ حَقٌّ واجِبٌ — فی کُلّ یَوْمِ تَعانُقٍ وَ حِوارِ[۴]

«گریبان فرزند هند را بفشار و در عمق سرزمینش با سواران انصار بر او بتاز؛

۱. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ۱٤۸.
۲. برای اطلاع بیشتر از معانی لغوی و اصطلاحی نصب و کاربردهای فقهی آن رک: معنا شناسی ناصبی‌گری با تأکید بر متون امامیه تا قرن هفتم – مهدی مجتهدی – فصل‌نامه امامت شماره ۱۳و۱٤ / سال چهارم / بهار و تابستان ۹۳.
۳. مقتل أبو مخنف: ص ۱٤٥، تاریخ الطبری: ج ٤ ص ۳۳٥.
٤. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ٥ ص ۱۱۰.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

و نیز با مهاجرانی که نیزه‌هایشان را در گرد و غبار جنگ از خون **کافران** رنگین کنند بر او بتاز؛

آن نیزه‌ها در عهد پیامبر رنگین شدند و امروز نیز از خون **فاجران** رنگین می‌گردد.

(بنی‌امیّه) خون‌هایی را که از ایشان در جنگ بدر ریخته شده می‌طلبند و با شمشیرهای آخته و نیزه‌های بلند برگشته‌اند.

سوگند به پروردگارم، همواره با شمشیر برّان با این **فاسقان** می‌جنگم.

امروز این‌گونه کارزار کردن یک فرضیه است بر من، در هر روز درگیری و مقابله.»

مالک بن اَنس کاهلی در میدان جهاد چنین سرود:

قَد عَلِمَت کاهِلُها ودُودانِ وَالخندفُیونَ وَقَیسِ عیلانِ

بأنَّ قَومِی قُصَّمُ للأقرانِ یا قَومَ کُونوا کَأُسُودِ الخفّانِ

آلُ علیَّ شیعةٌ للرَّحمن وآلُ حَربٍ شیعَةٌ للشّیطان[1]

«بنی‌کاهل و بنی‌دودان و قرشیان و بنی‌قیس عیلان می‌دانند، قبیلهٔ من درهم شکنندهٔ دلیران دشمن‌اند؛ ای طایفه من، چون شیران بیشه باشید.

خاندان علی علیه‌السلام پیروان خدای رحمان، و خاندان حرب (ابوسفیان) پیروان شیطان‌اند.»

سپس **عبداللّه و عبدالرحمن پسران عزرهٔ غفاری** به میدان آمدند و یکی از آن دو چنین سرود:

قد علمت حقاً بنو غفار و خندفٌ بعد بنی نزار

۱. قیاسا با مراجعه به منبع زیر تصحیح شده تا وزن شعر و مفهوم آن درست شود:
مثیرالأحزان (ابن نما الحلی): ۴۷، المطبعةالحیدریة – النجف الأشرف.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

لنضربنّ معشر الفجّار　　بكلّ عضب صارم بتّار
يا قوم ذودوا عن بنى الأحرار　　بالمشرفىّ و القنا الخطّار[1]

«قبایل بنی‌غفار و بنی‌خندف و بنی‌نزار به خوبی آگاهند که ما گروه **بدکاران** را با شمشیرهای برّان می‌زنیم. ای مردم از خاندان آزادگان با شمشیرهای مشرفی و نیزه‌های تیز دفاع کنید.»

ابراهیم بن حُصَین اسدی چنین رجز خواند:

أضْرِبُ مِنْكم مَفصَلاً وَ ساقا　　لِيُهرقَ الْيَومَ دَمی إهْراقا
وَ يَرزُق الْمَوتَ أبواِسحاقا　　أعْنی بَنی الفاجرة الْفُسَّاقا[2]

«من [با شمشیر]، مَفصل و ساق شما را می‌زنم تا امروز خون من ریخته شود و مرگ، روزی ابواسحاق گردد. من قصد فاجرزادگان فاسق کرده‌ام.»

آنگاه **جون غلام ابوذر غفاری** به میدان رفت و چنین سرود:

كيف ترى الفجّار ضرب الأسود　　بالسيف صلتاً عن بنى محمّد
أذبّ عنهم باللسان و اليد　　أرجو به الجنّة يوم المورد[3]

«بدکاران چگونه می‌بینند ضربت این سیاه را با شمشیری که در راه دفاع از فرزندان محمّد صلی الله علیه و آله کشیده شده است؟

من با دست و زبان از ایشان حمایت می‌کنم و با این کار امید بهشت در روز ورود به صحنهٔ محشر را دارم.»

قُرّة بن أبی قرّة غِفاری به میدان شتافت و چنین رجز خواند:

قد عَلِمت حَقّاً بَنوُ غِفارِ　　و خِندِفٌ بَعدَ بَنی نَزارِ
بِأنّنی اللَّيث الهِزَبر الضارى　　لأضرِبَنَّ مَعشَر الفُجّارِ

۱. مقتل أبو مخنف: ص ۱۵۱، تاریخ الطبری: ج ٤ ص ۳۳۷.
۲. مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۳.
۳. أنساب الأشراف (البلاذری): ج ۳ ص ۱۹٦، بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ۲۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

بِحَدِّ عَضبٍ ذَكَرٍ بَتَّارِ يَشِعُّ لی فی ظُلمَة الغُبارِ
دُونَ الهُداةِ السَّادَةِ الاَبرارِ رَهطِ النّبیّ اَحمد المُختارِ[1]

«قبیله غفار و خندف و نزار آگاهند که من شیر درنده‌ای هستم که بدکاران پلید را،

با تیزی شمشیر فولادین و بُرّان، چنان ضربه می‌زنم که برق آن در تاریکی غبار می‌درخشد.

و با این ضربت، از هدایت‌گران بزرگ‌وار و نیکوکار که خویشان پیامبر خدا، احمد مختار هستند دفاع می‌کنم.»

سپس حضرت علی اکبر علیه‌السلام به میدان جهاد پای نهاد و چنین سرود:

أنا علیّ بن الحسین بن علیّ نَحْنُ وَ بَیْتِ اللّهِ اَوْلی بالنبیّ
وَاللّهِ لا یَحْکمُ فینا ابْنُ الدَّعی اَطْعَنُکم بالرُّمْحِ حتّی یَنثنَی
أضْرِبُکم بالسَّیْفِ حتّی یَلتوی ضَرْبَ غُلامٍ هاشِمیّ عَلَوی[2]

«منم علی، فرزند حسین بن علی، به خدای کعبه سوگند، ما به [جانشینی] پیامبر اولی هستیم. به خدا سوگند، حرام زاده [ابن زیاد] بر ما حکومت نخواهد کرد. شما را با نیزه آن‌قدر می‌زنم تا خم گردد، و با شمشیر چنان ضربت می‌زنم که شمشیر درهم پیچد ضربت زدن جوانی هاشمی علوی.»

الحَرْبُ قَد بَانَتْ لَها الحَقائِق وَظَهَرتْ مِن بَعدها مُصادِق
واللّهِ رَبِّ الْعَرشِ لا نُفَارق جُمُوعَکُم اَوْ تُغْمَدَ البَوارِق[3]

«حقیقت‌های جنگ آشکار گشت و آن‌گاه مردان جنگاور راستین هویدا شدند.

به خدای آفریدگار عرش و سوگند، دست از شما بر نمی‌داریم [تا جنگ پایان

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۰۶.
۲. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱٤، مقاتل الطالبیین (أبی الفرج الأصفهانی): ص ۷٦.
۳. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱۵، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۷.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

یافته] شمشیرها غلاف شود.»

رجز عبداللّه بن مسلم بن عقیل

الیَومْ أُلْقی مُسلماً و هو أبی　　وَفتیةً بادوا عَلی دِین النبیّ
لَیْسوا کقَوْمٍ عُرِفُوا بالْکذِبِ　　لکن خِیارٌ وَ کرامُ النَّسَب[1]

«امروز با پدرم مسلم و با دیگر جوانانی که در راه دین پیامبر، جان باختند، ملاقات می‌کنم.

آنها مانند مردمی که به دروغ‌گویی مشهورند، نیستند؛ بلکه نیکان و صاحب نسب‌های گرامی‌اند.»

رجز محمّد بن عبداللّه بن جعفر

نَشکوا اِلَی اللّه مِنَ العُدْوانِ　　فِعالَ قَومٍ فِی الرَّدی عمْیانِ
قَدْ تَرَکوُا مَعالِمَ القُـرآنِ　　ومحکم التنزیل والتبیان
و أظْهَروا الْکفرَ مَعَ الطُّغْیانِ[2]

«از ستمگری و کردار دشمنانی که با کوری به فرومایگی افتاده‌اند، به خداوند شکایت می‌کنیم.

اینان نشانه‌های قرآن را رها کرده، و کفر و سرکشی را آشکار ساخته‌اند.»

رجز جعفر بن عقیل بن ابی‌طالب

أنا الغلامُ الأبْطحی الطالبی　　مِنْ مَعْشَرٍ فی هاشم و غالب
فَنحنُ حقّاً سادَةُ الذَّوائِبِ　　فینا حسینٌ أطْیَبُ الأطائِبِ[3]

«منم جوان ابطحی از آل ابی‌طالب، از تیره‌ای از بنی‌هاشم و غالب.

ما به حق، سروران پیش گامانیم و حسین علیه‌السلام پاک‌ترین پاکان در میان ماست.»

---

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱۱، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵٤.

۲. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱۱، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵٤.

۳. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱۱، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵٤.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

رجز قاسم بن الحسن

اِنْ تُنکرونی فَأنـَا فَرْع الحَسن سِبْط النّبیّ المصطفی و الْمُؤتَمَن
هذا حسینٌ کالأسیر المُرْتَهِن بَیْنَ اُناسٍ لاسُقُوا صَوْبَ الْمُزُن[1]

«اگر مرا نمی‌شناسید، من فرزند حسنم؛ آن نوهٔ پیامبر برگزیده و امین.

این حسین است که مانند اسیر گروگان میان مردمی است که هرگز مبادا از آب گوارا سیراب شوند.»

إنّی أنا القاسُم مِنْ نسْلِ علیّ نحن و بَیْتُ اللّهِ اَوْلی بالنّبیّ
مِنْ شمر ذی الجوشن او ابن الدّعیّ[2]

«من قاسم، از نسل علی هستم. به خانه خدا سوگند، ما از شمر ذی الجوشن یا حرام زاده (ابن زیاد)، به پیامبر سزاوارتریم.»

رجز قمر منیر بنی هاشم حضرت عباس بن علی علیه‌السلام

لا ارْهَبُ الْمَوْتَ اِذَا الْمَوْتُ زَقا حتّی اُوارَی فی الْمَصالیتِ لَقا
نفْسی لنفْس المُصطفی الطُّهْرِ وِقا إنّی أنا العبّاسُ اَغْدُو بِالسِّقا
ولا اَخاف الشرَّ یومَ المُلْتَقی[3]

«آن‌گاه که پرندهٔ مرگ صدا کند، هراسی از مرگ ندارم تا آن‌که در دریایی از مردان چابک و شتابنده فرو روم و ناپدید شوم.

جان من فدای [حسین] برگزیدهٔ پاک باد. منم عبّاس و هر بامداد کارم سقایی است. آن روز که با شر روبه‌رو گردم، از آن نمی‌هراسم.»

واللّهِ إن قَطَعْتُمُوا یَمِینی إنّی اُحامِی اَبَداً عَن دینی
وَ عَن امامٍ صادق الیقین نَجْل النَّبیّ الطّاهِرِ الأمین[1]

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱۲، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۵.
۲. مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۵.
۳. مقتل أبو مخنف: ص ۱۷۹، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵٦.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

«به خدا سوگند، اگر دست راست مرا قطع کردید، من پیوسته از دین خود و از امام راست‌گوی دارای یقین که نوهٔ پیامبر پاک و امین است دفاع می‌کنم.»

یا نفس لا تخشی من الکفّار وَ اَبْشِری برحمة الجبّار
مع النبیّ السیّد المختار قَد قَطعوا بِبَغْیِهم یَساری
فَاَصْلِهِم یا ربّ حَرَّ النّار[2]

«ای نفس از کفّار نترس و در کنار پیامبر، سرور و برگزیدهٔ خدا، تو را به رحمت خدای جبّار مژده باد. آنان با ستم‌کاری، دست چپ مرا قطع کردند، پروردگارا، آنان را به آتش [دوزخ] وارد کن.»

رجز حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام در میدان نبرد

الموت خیر من رکوب العار والعار أولی من دخول النار[3]

«مرگ بهتر از ننگ است و ننگ بهتر از ورود به دوزخ است.»

أنا الحسینُ بن علیّ أحمی عیالاتِ أبی
آلیتُ أن لا أنْثَنی أمْضی علی دینِ النّبیّ[4]

«منم حسین بن علی. از خاندان پدرم حمایت می‌کنم. سوگند خورده‌ام که تسلیم نشوم و برای دین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جان دهم.»

اَنَا ابْنُ عَلِیِّ الْخَیْرِ مِنْ آل هاشِمِ کفانِی بِهذا مَفْخَراً حِینَ اَفْخَرُ
وَ جَدِّی رَسُولُ اللَّه اَکرَمُ مَنْ وَ نَحنُ سِراجُ اللَّه فِی الْخَلْقِ نَزْهَرُ
وَ فاطِمُ اُمّی مِنْ سُلالَةِ أحَمدِ وَعَمِّی یُدْعی ذا الْجَناحَیْنِ جَعْفَرُ
وَ فِینا کتابُ اللَّه اُنزِلَ صادِقاً وَ فِینا الْهُدی وَ الْوَحیُ بِالْخَیْرِ
وَ نَحنُ أمانُ الأَرْضِ لِلنّاسِ نَصُولُ بِهذا فِی الانَامِ وَ نَفْخَرُ

۱. مقتل أبو مخنف: ص ۱۷۹، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵٦.
۲. مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵٦، بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ٤٠.
۳. مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۸، اللهوف: (ابن طاووس): ص ۷۰.
٤. مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵۸، بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ٤۹.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

وَ نَحْنُ وُلاةُ الْحَوْضِ نَسْقِی بِکـأسِ رَسُولِ اللَّهِ ما لَیْسَ یُنکر
وَ شِیعَتُنا فِی النّاسِ أکرَمُ شیعَةٍ وَ مُبْغِضُنا یَومَ الْقِیامَةِ یَخْسَرُ[1]

«منم فرزند علی، آن مرد والا از خاندان هاشم؛ هرگاه فخر کنم، همین افتخار مرا بس است.

جدّم رسول خدا، بهترین انسان از گذشتگان است و ما چراغ فروزان خدا میان مردم هستیم.

مادرم فاطمه است از دودمان احمد، و عمویم که صاحب دو بال (در بهشت) است، جعفر خوانده می‌شود.

در خاندان ما، کتاب خدا به راستی نازل شده است و از هدایت و وحی به نیکی یاد می‌شود.

ما مایهٔ امنیّت زمین برای تمام مردم هستیم. [به دشمن] حمله می‌کنیم و به این امر در میان مردم افتخار می‌کنیم.

ما اختیار داران حوض کوثر هستیم که دوستداران‌مان را با جام رسول خدا سیراب می‌کنیم و این امر قابل انکار نیست.

پیروان ما میان مردم، بهترین پیروان هستند و دشمنانمان روز قیامت زیان می‌کنند.»

تَعَدَّیْتُمُ یَا شَرَّ قَوْمٍ بِفِعْلِکم وَ خالَفْتُمُ قَوْلَ النَّبِیِّ مُحَمَّدِ
أما کان خَیْرُ الرُّسلِ وَصَّاکُم بِنا أما نَحْنُ مِنْ نَسْلِ النَّبِیِّ الْمُسَدَّدِ
أما کانَت الزَّهراءُ أُمِّیّ دُونَکم أما کانَ مِنْ خَیْرِ الْبَرِیَّة اَحْمَدِ
لُعِنْتُم وَ أَخْزَیْتُم بِما قَدْ جَنَیْتُمُ فَسوْفَ تُلاقوا حَرَّ نارٍ تَوَقَّدِ[2]

«ای بدترین مردمان، با این‌کار خود، تجاوز کردید و با دستور پیامبر خدا،

۱. الفتوح (ابن اعثم الکوفی): ج ۵ ص ۱۱٦، الاحتجاج (الطبرسی): ج ۲ ص ۲٦، مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۳٤.
۲. مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲٥٦، بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ٤۱.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

محمّدﷺ مخالفت کردید. آیا بهترین پیامبران دربارهٔ ما به شما سفارش نکرد؟ آیا ما از نسل پیامبر تأیید شده از جانب خداوند نیستیم؟ مگر نه آن‌که زهرا سلام الله علیهما مادر من است نه شما؟ آیا [پیامبر خدا] احمد، بهترین مردمان نبود؟ با جنایتی که مرتکب شدید، گرفتار لعنت و خواری شدید، و حرارت آتش افروخته را خواهید چشید.»

منابع

القرآن الکریم.

۱. **أحادیث أم المؤمنین عائشة**، السیّد مرتضی العسکری، المتوفّی: معاصر، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۴، نشر: التوحید للنشر.

۲. **الاحتجاج**، الشیخ أحمد بن علیّ الطبرسی، المتوفّی: ۵۴۸ (ه.ق)، تحقیق، تعلیق وملاحظات: السیّد محمّد باقر الخرسان، نشر: دار النعمان للطباعة والنشر، النجف الأشرف، ۱۳۸۶ (ه.ق).

۳. **الأخبار الطوال**، ابن قتیبة الدینوری، المتوفّی: ۲۷۶ (ه.ق)، تحقیق: عبد المنعم عامر، الطبعة الأولی، ۱۹۶۰، نشر: دار إحیاء الکتب العربی.

۴. **الاختصاص**، الشیخ المفید، المتوفّی: ۴۱۳ (ه.ق)، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، السیّد محمود الزرندی، نشر: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ (ه.ق)، الطبعة الثانیة.

۵. **اختیار معرفة الرجال**، الشیخ الطوسی، المتوفّی: ۴۶۰ (ه.ق)، تحقیق: السیّد مهدی الرجائی، نشر: مؤسّسة آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، قم، ۱۴۰۴ (ه.ق).

۶. **الأربعون**، محمّد طاهر القمّی الشیرازی، المتوفّی: ۱۰۹۸ (ه.ق)، تحقیق: السیّد مهدی الرجائی، نشر: المحقّق، ۱۴۱۸ (ه.ق)، الطبعة الأولی.

۷. **الإرشاد**، الشیخ المفید، المتوفّی: ۴۱۳ (ه.ق)، تحقیق: مؤسّسة آل البیت علیهم‌السلام لتحقیق التراث، بیروت، ۱۴۱۴ (ه.ق)، الطبعة الثانیة.

۸. **الأغانی**، أبی الفرج الأصفهانی، المتوفّی: ۳۵۶ (ه.ق)، نشر: دار إحیاء التراث العربی.

۹. **الأمالی**، الشیخ الصدوق، المتوفّی: ۳۸۱ (ه.ق)، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامیّة، مؤسسة البعثة، قم، نشر: مرکز الطباعة والنشر فی مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷، الطبعة الأولی.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

۱۰. **الأمالی**، الشیخ المفید، المتوفّی: ۴۱۳ (ه.ق)، تحقیق: حسین الأستاد ولی، علی أکبر الغفّاری، نشر: دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ (ه.ق)، الطبعة الثانیة.

۱۱.**أنساب الأشراف**، أحمد بن یحیی بن جابر (البلاذری)، المتوفّی: ۲۷۹ (ه.ق)، تحقیق: الدکتور محمّد حمید اللّه، نشر: معهد المخطوطات بجامعة الدول العربیة بالاشتراك مع دار المعارف بمصر.

۱۲. **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار**علیهم‌السلام، العلاّمة المجلسی، المتوفّی: ۱۱۱۱ (ه.ق)، الطبعة الثانیة المصححة، نشر: مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ (ه.ق).

۱۳. **البدایة والنهایة**، ابن کثیر، المتوفّی: ۷۷۴ (ه.ق)، تحقیق: علی شیری، الطبعة الأولی، ۱۴۰۸، نشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت – لبنان.

۱۴. **تاریخ الطبری**، محمّد بن جریر الطبری، المتوفّی: ۳۱۰ (ه.ق)، تحقیق: نخبة من العلماء الأجلاء، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۳، نشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات – بیروت – لبنان.

۱۵.**تاریخ الیعقوبی**، الیعقوبی، المتوفّی: ۲۸۴ (ه.ق)، نشر: دار صادر – بیروت – لبنان.

۱۶.**تاریخ مدینة دمشق**، ابن عساکر، المتوفّی: ۵۷۱ (ه.ق)، تحقیق: علیّ شیری، نشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع – بیروت – لبنان، ۱۴۱۵.

۱۷.**تذکرة الحفاظ**، الذهبی، المتوفّی: ۷۴۸ (ه.ق)، نشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت – لبنان.

۱۸.**الجمل**، الشیخ المفید، المتوفّی: ۴۱۳ (ه.ق)، تحقیق ونشر: مکتبة الداوری، قم.

۱۹.**جواهر التاریخ**، الشیخ علیّ الکورانی العاملی، المتوفّی: معاصر، الطبعة الأولی، سال الطبعة ۱۴۲۶، نشر: دار الهدی.

۲۰. **حیاة الإمام الحسین**علیه‌السلام، الشیخ باقر شریف القرشی، المتوفّی: معاصر، الطبعة الأولی، ۱۳۹۴، مطبعة الآداب – النجف الأشرف.

۲۱. **خزانة الأدب**، البغدادی، المتوفّی: ۱۰۹۳ (ه.ق)، تحقیق: محمد نبیل طریفی/ إمیل بدیع الیعقوب، الطبعة الأولی، ۱۹۹۸ (م)، نشر: دار الکتب العلمیة.

۲۲. **الخصال**، الشیخ الصدوق، المتوفّی: ۳۸۱ (ه.ق)، تحقیق، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفّاری، نشر: منشورات جماعة المدرّسین فی الحوزة العلمیة فی قم المقدّسة، ۱۴۰۳.

۲۳. **دعائم الإسلام**، القاضی النعمان المغربی، المتوفّی: ۳۶۳ (ه.ق)، تحقیق: آصف بن علی أصغر فیضی، نشر: دار المعارف، القاهرة، ۱۳۸۳.

۲۴. **الذریعة**، آقا بزرگ الطهرانی، المتوفّی: ۱۳۸۹ (ه.ق)، نشر: دار الأضواء، بیروت، ۱۴۰۳ (ه.ق)، الطبعة الثالثة.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

۲۵. ربیع الأبرار ونصوص الأخبار، الزمخشری، المتوفّی: ۵۳۸ (ه.ق)، تحقیق: عبد الأمیر مهنا، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲، نشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات – بیروت.

۲۶. سر السلسلة العلویة، أبی نصر البخاری، المتوفّی: ح ۳۴۱ (ه.ق)، تحقیق: السیّد محمّد صادق بحر العلوم، الطبعة الأولی، ۱۴۱۳، نشر: انتشارات شریف الرضی.

۲۷. سنن الترمذی، الترمذی، المتوفّی: ۲۷۹(ه.ق)، تحقیق: تحقیق: عبد الوهاب عبد اللطیف، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۳، نشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع – بیروت – لبنان.

۲۸. سنن النسائی، النسائی، المتوفّی: ۳۰۳ (ه.ق)، الطبعة الأولی، ۱۳۴۸، نشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع – بیروت – لبنان.

۲۹. شرح الأخبار فی فضائل أئمّة الأطهارعلیهم‌السلام، القاضی النعمان المغربی، المتوفّی: ۳۶۳ (ه.ق)، تحقیق: السیّد محمّد الحسینی الجلالی، نشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین بقم المشرّفة.

۳۰. شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، المتوفّی: ۶۵۶ (ه.ق)، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، الطبعة الأولی، ۱۳۷۸، نشر: دار إحیاء الکتب العربیة – عیسی البابی الحلبی وشرکاه.

۳۱. صحیح ابن حبان، ابن حبان، المتوفّی: ۳۵۴ (ه.ق)، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۴، نشر: مؤسسة الرسالة.

۳۲. صحیح البخاری، البخاری، المتوفّی: ۲۵۶ (ه.ق)، نشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة ۱۴۰۱.

۳۳. صحیح مسلم، مسلم النیسابوری، المتوفّی: ۲۶۱ (ه.ق)، نشر: دار الفکر – بیروت – لبنان.

۳۴. الصوارم المهرقة فی جواب الصواعق المحرقة، الشهید نور اللّه التستری، المتوفّی: ۱۰۱۹ (ه.ق)، تحقیق: السیّد جلال الدین المحدث، ۱۳۶۷.

۳۵. الطبقات‌الکبری، ابن‌سعد، المتوفّی:۲۳۰(ه.ق)، چاپخانه: دار صادر-بیروت، نشر: دار صادر- بیروت.

۳۶. علل الشرائع، الشیخ الصدوق، المتوفّی: ۳۸۱ (ه.ق)، تحقیق وتقدیم: السیّد محمّد صادق بحر العلوم، نشر: منشورات المکتبة الحیدریّة ومطبعتها، النجف الأشرف، ۱۳۸۵ (ه.ق).

۳۷. العوالم، الإمام الحسینعلیه‌السلام، الشیخ عبد اللّه البحرانی، المتوفّی: ۱۱۳۰ (ه.ق)، تحقیق ونشر: مدرسة الإمام المهدیعلیه‌السلام، إشراف: السیّد محمّد باقر الموحّد الأبطحی الإصفهانی، قم، ۱۴۰۷ (ه.ق)، الطبعة الأولی المحقّقة.

۳۸. عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، ابن أبی أصیبعة، المتوفّی: ۶۶۸ (ه.ق)، تحقیق: الدکتور نزار رضا، نشر: دار مکتبة الحیاة.

۳۹. الفتوح، أحمد بن أعثم الکوفی، المتوفّی: ۳۱۴ (ه.ق)، تحقیق: علی شیری، الطبعة الأولی ۱۴۱۱، نشر:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع.

۴۰. **الفصول المهمّة فی معرفة الأئمّة**، علیّ بن محمّد أحمد المالکی (ابن الصباغ)، المتوفّی: ۸۵۵ (ه.ق)، تحقیق: سامی الغریری، الطبعة الأولی، ۱۴۲۲، نشر: دار الحدیث للطباعة والنشر.

۴۱. **الکافی**، الشیخ الکلینی، المتوفّی: ۳۲۹ (ه.ق)، تحقیق، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفّاری، نشر: دار الکتب الإسلامیّة، طهران، ۱۳۶۳ (ه.ش)، الطبعة الخامسة.

۴۲. **کتاب سلیم بن قیس**، المتوفّی: ۱ (ه.ق)، تحقیق محمّد باقر الأنصاری الزنجانی، نشر: إنتشارات دلیل ما، قم.

۴۳. **اللهوف فی قتلی الطفوف**، السیّد ابن طاووس، المتوفّی: ۶۶۴ (ه.ق)، تحقیق ونشر: أنوار الهدی، قم، ۱۴۱۷ (ه.ق)، الطبعة الأولی.

۴۴. **مثیر الأحزان**، ابن نما الحلّی، المتوفّی: ۶۴۵ (ه.ق)، نشر: المطبعة الحیدریة، النجف الأشرف، ۱۳۶۹ (ه.ق).

۴۵. **المسترشد**، محمّد بن جریر الطبری (الشیعی)، المتوفّی: ۴ (ه.ق)، تحقیق: الشیخ أحمد المحمودی، نشر: مؤسّسة الثقافة الإسلامیّة لکوشانبور، ۱۴۱۵ (ه.ق)، الطبعة الأولی المحقّقة.

۴۶. **مسند أحمد**، الإمام أحمد بن حنبل، المتوفّی: ۲۴۱ (ه.ق)، نشر: دار صادر – بیروت – لبنان.

۴۷. **المصنف**، ابن أبی شیبة الکوفی، المتوفّی: ۲۳۵ (ه.ق)، تحقیق: تحقیق وتعلیق: سعید اللحام، الطبعة الأولی، ۱۴۰۹، نشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع – بیروت – لبنان.

۴۸. **مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول**علیهم‌السلام، محمّد بن طلحة الشافعی، المتوفّی: ۶۵۲ (ه.ق)، تحقیق: ماجد ابن أحمد العطیة.

۴۹. **معانی الأخبار**، الشیخ الصدوق، المتوفّی: ۳۸۱ (ه.ق)، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، نشر: مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسین بقم المشرّفة، ۱۳۷۹ (ه.ق).

۵۰. **معجم البلدان**، الحموی، المتوفّی: ۶۲۶ (ه.ق)، نشر: دار إحیاء التراث العربی - بیروت - لبنان، ۱۳۹۹.

۵۱. **مقاتل الطالبیین**، أبی‌الفرج الأصفهانی، المتوفّی: ۳۵۶ (ه.ق)، تحقیق: کاظم المظفر، الطبعة الثانیة، ۱۳۸۵، نشر: منشورات المکتبة الحیدریة ومطبعتها – النجف الأشرف.

۵۲. **مقتل الحسین**علیه‌السلام، أبو مخنف الأزدی، المتوفّی: ۱۵۷(ه.ق)، تحقیق: حسین الغفاری، مطبعة العلمیة - قم.

۵۳. **مناقب آل أبی‌طالب**، ابن شهر آشوب، المتوفّی: ۵۸۸ (ه.ق)، تحقیق، تصحیح وشرح ومقابلة: لَجنة من أساتذة النجف الأشرف، نشر: المکتبة الحیدریّة، النجف الأشرف، ۱۳۷۶ (ه.ق).

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]

۵۴. **المناقب**، الموفق الخوارزمی، المتوفّی: ۵۶۸ (ه.ق)، تحقیق: الشیخ مالک المحمودی، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۴، نشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة.
۵۵. **نهج البلاغة**، السیّد الشریف الرضی، المتوفّی: ۴۰۶ (ه.ق)، تحقیق: شرح: الشیخ محمّد عبده، نشر: دار الذخائر، قم، ۱۴۱۲ (ه.ق)، الطبعة الأولی.
۵۶. **وقعة صفّین**، ابن مزاحم المنقری، المتوفّی: ۲۱۲ (ه.ق)، تحقیق: عبدالسلام محمّد هارون، نشر: المؤسّسة العربیّة الحدیثة للطبع والنشر والتوزیع، القاهرة، ۱۳۸۲ (ه.ق)، الطبعة الثانیة.
۵۷. **ینابیع المودة لذوی القربی**، القندوزی، المتوفّی: ۱۲۹۴ (ه.ق)، تحقیق: سیّد علیّ جمال أشرف الحسینی، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶، نشر: دار الأسوة للطباعة والنشر.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1396.14.56.7.3]